

اشاره

در سال‌های نزدیک به نگارش کتاب *مهدویت در اندیشه‌ی اصلاح دین*، نوارهایی تصویری از سید کمال حیدری (از عالمان دینی حوزه‌ی علمیه‌ی قم) درباره‌ی ضعف روایت‌های ولادت امام دوازدهم شیعیان و نبود اطمینان به آنها در فضای مجازی پخش شد و او را ناهمراه با این باورداشت جلوه داد. به نظر می‌رسد پیش از انتشار گسترده‌ی این نوارها نیز چنین پخش‌هایی انجام شده بود، چرا که از سال‌های پیش‌تر، گفتاری تصویری و مبسوط از وی در وب‌گاه رسمی‌اش گذاشته شده که هم‌زمان با اثبات آن ولادت، به گلایه از تقطیع عامدانه‌ی درس‌هایش پرداخته است. آن گلایه‌ها چنان می‌نمایند که سخنان پخش‌شده از او، در واقع، پخش‌هایی بریده‌شده از درس‌هایش بوده و توضیح مبناهایی است که وی سپس، در همان درس‌ها، به نقدشان پرداخته است! آنچه درباره‌ی این نوار تصویری در وب‌گاه سید کمال حیدری نوشته شده، چنین است:

اثبات ولادت امام زمان - ع - به طور کلی از دو طریق ممکن است: روش سندی و روش جمع قرائن. در شیوه‌ی «وثاقت سندی» که آیت‌الله خوبی - ره - از مدافعان بزرگ و برجسته‌ی آن به‌شمار می‌رود، برای اثبات ولادت، صرفاً از احادیث صحیح [در معنای اصطلاحی علم حدیث و نه معنای عرفی آن] استفاده می‌شود، یعنی اگر

خبر صحیح‌السندی در این زمینه یافت شد، می‌توان مدعی خود را اثبات کرد اما اگر روایات این موضوع ضعیف [در معنای اصطلاحی علم حدیث و نه معنای عرفی آن] بودند، دیگر نمی‌توان به آنها استناد و احتجاج کرد و اما در روش «وثاقت صدور» و نظریه‌ی جمع قرائن، سند فقط یکی از قرائن اثبات صدور روایت از اهل بیت - ع - محسوب می‌شود نه این که تنها ملاک اخذ یا طرد روایات قلمداد شود. در شیوه‌ی جمع قرائن، حتی اگر روایتی ضعیف هم باشد، با اتکاء به سایر قرائن، از جمله کثرت طرق، عمل اصحاب و غیره، می‌توان آن را معتبر دانست و از آن در تبیین و دفاع از دیدگاه خود بهره برد.

آیت‌الله حیدری، ضمن نقد شیوه‌ی سندی صرف و ناکارآمد دانستن آن در احتجاج و مناظره، مبنای دوم را قوی‌تر و مفیدتر تشخیص داده و بر اساس آن به اثبات ولادت امام زمان - ع - پرداخته است. علامه حیدری در این بحث، خبر واحد صحیحی را از کتاب کافی نقل نموده و از باب جدال احسن، آن را طبق مبانی رجالی و حدیثی خود بزرگان اهل سنت، به‌ویژه ابن تیمیه و البانی، از طریق سایر روایات موجود در این باب تقویت کرده، به درجه‌ی اعتبار و قطعیت رسانده و نهایتاً مدعی خود را اثبات نموده است. این جلسه، یکی از حلقات دروس خارج امامت معظّم له است که در اردیبهشت سال ۱۳۹۵ ارائه شده است.

تاریخ این گفتار ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۵ ش. و زمان بارگذاری‌اش در آن وب‌گاه ۱۵ بهمن ۱۳۹۷ ش. (۲۰۱۹/۲/۴ م.) است؛ با این حال، دیده می‌شود که

شبکه‌ی وهابی‌مذهب «کلمه» در ۲۶ اسفند ۱۴۰۰ ش. (۲۰۲۲/۳/۱۷ م.) و مصطفی حسینی طباطبایی در ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ ش. همان‌دست سخنان تحریف‌شده را بازگفتند!

آنچه در شبکه‌ی کلمه آمد، چنین است:

سخن را یا عنان سخن را به آیت‌الله سید کمال حیدری می‌دهیم تا این که آیت‌الله سید کمال حیدری برای ما و شما در رابطه با واقعیت تولد امام زمان که در این روزها در واقع ۱۵ شعبان هست و آخوندها و آیت‌الله‌ها سر و صدا راه می‌اندازند که امام زمان متولد شده است، دیدگاه یک آیت‌الله شیعه، یک مرجع تقلید، کسی که سال‌ها در شبکه‌های مختلف علیه وهابیت و اهل سنت صحبت می‌کرد و رد می‌کرد و پاسخ می‌داد به شبهات اهل سنت و وقتی که مطالعات متعددی در کتاب‌های اهل سنت انجام داد، تحت تأثیر قرار گرفت و بسیاری از خرافات شیعه را من جمله تولد امام زمان را زیر سؤال برد، وقتی که در واقع، صیغه را، خمس را، تولد امام زمان را و امامت الاهی را زیر سؤال برد و حتی در بخشی از بحث‌ها، خودش از صحابی پیامبر - صلی الله علیه و سلم - دفاع کرد، آخوندها برآشفتنند، ایشان را در واقع، دفتر و دستکش را در تهران و در قم تعطیل کردند، ایشان را خانه‌نشین کردند، ممنوع‌المنیر، ممنوع‌المحراب و ممنوع‌التدریسش کردند و اخیراً هم خبری از ایشان نیست که چه وضعیتی دارند.

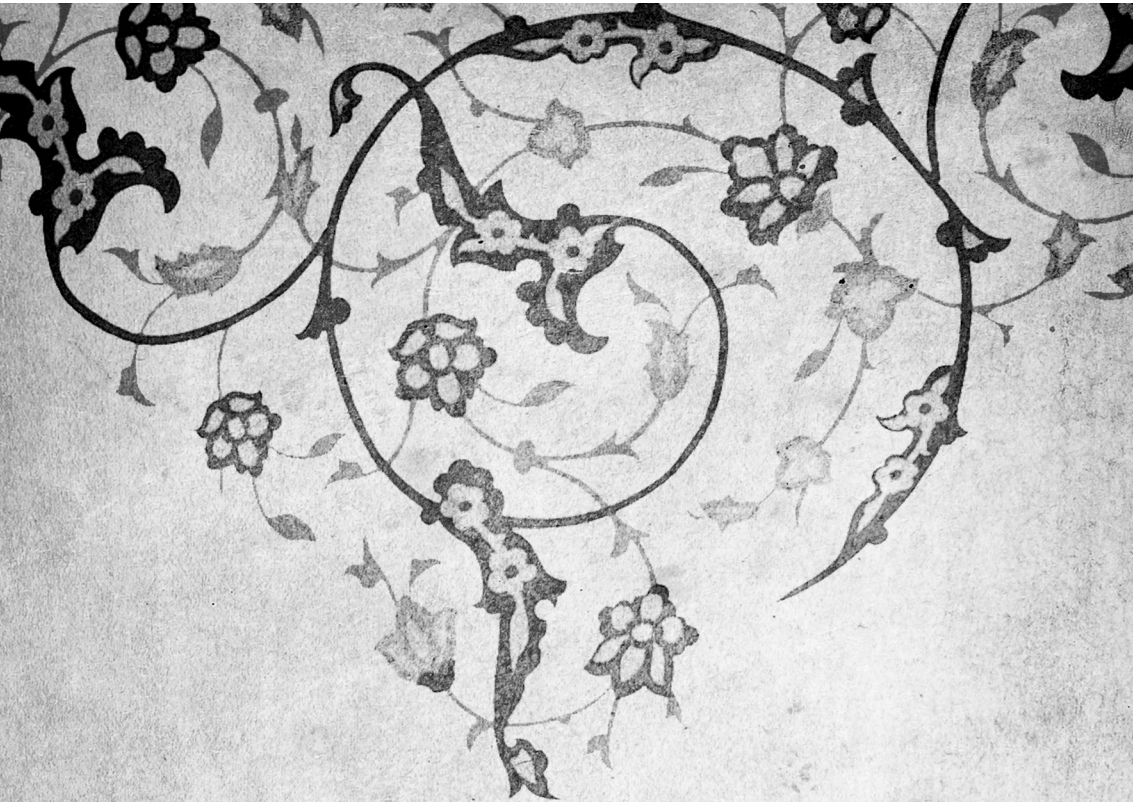
واقعیت این است که آخوندها برای خودشان ساخته و پرداخته بودند که دوازده تا امام هستند اما عملاً امام یازدهم فرزندی نداشت، در نتیجه، اینها مقوله‌ای درست کردند به نام تولد امام زمان، غیبت امام زمان، غیبت صغری، غیبت کبری و هزار و دویست سی صد سال است که این‌گونه مسلمانان را فریب می‌دهند، سرشان کلاه می‌گذارند ... بشنویم و ببینیم دیدگاه آیت‌الله سید کمال حیدری را که از مراجع قم و نجف است، سال‌ها در دروس خارج حوزه‌ی علمیه‌ی قم تدریس کرده، الآن به خاطر همین صحبت‌هایی که مطرح کرده و حرف‌هایی که زده، خانه‌نشین شده؛ صحبت‌های ایشان را بشنویم و بعد از آن، دیدگاه‌های شما بینندگان عزیز را می‌شنویم.

از آن روی که مصطفی حسینی طباطبایی، هنگام نقد باورداشت مهدویت شیعی، همان سخنان تحریف‌شده‌ی سید کمال حیدری را بازگفت و آنها را سخنانی «مفصل» که «پخش شده و خیلی‌ها شنیدند» نمایند، و او را هم‌نظر خود در ضعف روایت‌های ولادت امام دوازدهم شیعیان جلوه داد، ابتدا تحلیل آن سخنان پیش‌گفته و اثباتی سید کمال حیدری و سپس متن کامل آن در کتاب *مهدویت در اندیشه‌ی اصلاح دین* (ج ۱، صص ۲۹۸ تا ۳۱۶ و ۳۹۵ تا ۴۳۲) آورده شد؛ با این حال، به‌سبب گسترش بالای صورت تحریف‌شده‌ی دیدگاه‌های سید کمال حیدری در فضای مجازی، آن بخش‌ها در اینجا به صورت مستقل آورده می‌شود تا در ترازوی گسترده‌تر به آگاهی اهل دانش برسد.



تصویر شماره‌ی ۳۹

سید کمال حیدری در حال اثبات ولادت امام دوازدهم شیعیان
مصطفی حسینی طباطبایی در روز ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ ش. (تصویر پیشین)
چنان نمایند که سید کمال حیدری نیز باورداشت مهدویت شیعی را سست
می‌داند و این در حالی است که او بر صورتی تقطیع شده از گفتارهای وی دست
گذاشته بود. تحلیل گفتار سید کمال حیدری و متن آن به ترتیب در فصل سوم و
پیوست دوم این کتاب آورده شده‌اند.



فصل سوم

مصطفی حسینی طباطبایی

وانکار مهدویت شیعی

(بخش دوم: ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ ش.)

سید کمال حیدری

طباطبایی در پایان گفتار خود چنان نمایانده که سید کمال حیدری (از شاگردان سید محمدباقر صدر و از عالمان نجفی مقیم قم) نیز بر آن است که «روایات تولد قائم - که در کافی است - مطابق کتاب رجال مشهوری که در بین شیعه هست، کتاب مامقانی و مخصوصاً کتاب آیه الله خویی که در رجال نوشتند، یک دانه از این روایات صحیح نیست؛ تمام این روایات ضعف سند دارد و بطلان سند در آن هست و اثبات شدنی نیست.»

باید گفت که چندی است نوارهای تصویری کوتاهی از سید کمال حیدری درباره‌ی نادرستی باورداشت مهدویت شیعی در فضای مجازی منتشر شده و کسان زیادی را به خود متوجه ساخته که یکی از عالمان دینی شیعیان به انکار مهدویت پرداخته است؛ با این حال، خود او بر آن است که آنچه از گفتارش منتشر شده، شرح مبنایی است که او می‌خواست پس از شرح به نقدش پردازد! در واقع، او از تحریف لفظی و تقطیع مخمل گفتار خود گلایه کرده است و باید گفت که طباطبایی بر گفتاری تحریف شده از او دست گذاشته و خواسته او را نیز چون خود بنمایاند. پیوست دوم این کتاب متن کامل گفتاری از سید کمال حیدری است که از وب‌گاه رسمی او گرفته شده و در آن (تصویر شماره‌ی ۳۹) به «اثبات ولادت امام زمان (عج)» پرداخته و از این کار نادرست گلایه کرده است.

او بر آن است که مبنای سندی صرف که برخی عالمان شیعی مذهب چون سید ابوالقاسم خویی برای سنجش روایت‌ها داشتند درست نیست و تا جای ممکن به جمع قرینه‌ها باید پرداخت و روایت‌ها را اعتبارسنجی کرد. بر این پایه است که او به نگاه اهل سنت نسبت به ولادت امام دوازدهم شیعیان پرداخته است. یکی از آثاری که نزد او مهم جلوه کرده، کتاب *الأصول فی ذریة البضعة البتول* (سندهای شماره‌ی ۳۱ تا ۳۵) است که از سوی یکی نسب‌شناسان عربستان سعودی نوشته شده و در مدینه به چاپ رسیده است. آن نسب‌شناس سنی مذهب از سادات حسنی است و در آن کتاب ولادت محمد المهدی بن الحسن العسکری را «امر مسلم میان سنیان و شیعیان» دانسته، اما باور به حیات دیرپای او را ویژه‌ی شیعیان گفته است (سندهای شماره‌ی ۳۴ و ۳۵).

کتاب دیگری که از سوی سید کمال حیدری یاد شده، کتاب *الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الأكابر* (سند شماره‌ی ۳۶) است. چنان‌که دیده شد، شیخ عبدالوهاب شعرانی (عارف بزرگ سنی مذهب) در آن کتاب، در شرح باب ۳۶۶ کتاب *الفتوحات المکیة* (نوشته‌ی شیخ محیی‌الدین بن عربی)، مهدی را همان محمد بن الحسن العسکری گفته و در زمان نگارش کتاب خود هفت صد و شش ساله‌اش یاد کرده و نوشته که شیخ حسن عراقی (عارف بزرگ سنی مذهب) از دیدار خود با همان مهدی برای او سخن گفته بود. وی سپس متن باب ۳۶۶ کتاب *فتوحات* (فی معرفة منزل و زراء المهدی الظاهر فی آخر الزمان الذی بشر به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و هو من اهل البيت) را آورده که در آن نیز مهدی محمد بن الحسن العسکری است و نام پدرانش تا امام حسین بن علی و سپس امام علی بن ابی طالب آورده شده است (سند شماره‌ی ۳۸).

بر پایه‌ی یادشدن آن نسب‌نامه‌ی مبسوط، سید کمال حیدری بر آن است که نسخه‌ی خطی دست‌یاب شعرانی از کتاب فتوحات مهدی را محمد بن الحسن العسکری گفته و چون در نسخه‌های چاپی کنونی کتاب فتوحات آن نسب‌نامه‌ی مبسوط نیست، باید گفت که در آن کتاب دست برده شده تا آن عارف بزرگ در باور داشت مهدویت همراه با شیعیان امامی مذهب دانسته نشود. وی در این بخش از گفتار خود، بر دو چاپ از کتاب فتوحات دست گذاشته است: چاپ منشورات محمد علی بیضون (دار الکتب العلمیة) در بیروت که در آن، فقط «جده الحسین بن علی» بدون نسب‌نامه‌ی مبسوط نوشته شده^۱ و چاپ بولاق ترکیه که در آن، فقط «جده الحسن بن علی» بدون هیچ نسب‌نامه‌ای نوشته شده^۲ که بشود با آن روایات [اهل سنت که مهدی را حسنی‌النسب می‌گویند] جور در بیاید.^۳

حاصل این گفتار آن است که در نگاه سید کمال حیدری، با توجه به نسخه‌ی شیخ عبدالوهاب شعرانی (عارف بزرگ سنی مذهب) از کتاب الفتوحات المکیة، باید گفت: شیخ محیی‌الدین بن عربی مهدی را محمد بن الحسن العسکری می‌دانست و به حیات دیرپایش باور داشت و نسب حسینی او را تا امام علی بن ابی طالب آورده بود، اما در برخی نسخه‌های خطی بعدی، آن نسب‌نامه‌ی مبسوط انداخته شده و تنها «جداو» یاد شده

-
۱. الشیخ محیی‌الدین بن العربی، الفتوحات المکیة (منشورات محمد علی بیضون دار الکتب العلمیة)، ج ۶، ص ۵۱.
 ۲. الشیخ محیی‌الدین بن العربی، الفتوحات المکیة (طبع بولاق)، ج ۳، ص ۳۶۴.
 ۳. نک: پس از این، پیوست دوم: «گفتار سید کمال حیدری درباره‌ی باورداشت مهدویت شیعی».

است؛ حال، برخی نسخه‌ها جدا او را امام حسین بن علی و برخی دیگر امام حسن بن علی نوشته‌اند و گروه دوم، با تحریف بیشتر (تغییر نام «حسین» به نام «حسن» پس از انداختن نسب‌نامه‌ی مبسوط)، خواسته‌اند تا دیدگاه صاحب فتوحات را با دیدگاه رایج در میان اهل سنت درباره‌ی تبار حسنی مهدی همراه کنند.

سید کمال حیدری سپس ویژگی‌های مهدی در نگاه صاحب فتوحات را از روی نسخه‌ی چاپی منشورات محمدعلی بیضون خوانده و نشان داده که در نگاه ابن عربی، مهدی حجت خداوند بر مردم و دارای ملکه‌ی عصمت بوده و از سوی فرشته‌ای یاری خواهد شد.

آنچه پس از این دو نقل، از سوی سید کمال حیدری آورده شده، سه مبنای حدیث شناختی از «شیخ الشیوخ اهل تسنن»،^۱ احمد بن تیمیه‌ی حرانی (پیشگام فکری مذهب وهابی)، است که در نگاه طباطبایی، «جایگاه»ش «در فرهنگ اسلامی» «رفیع» بوده و «فواید آثارش» انکارناشدنی است.^۲

ابن تیمیه بر آن است که خبر واحد پذیرفته شده از سوی «امت» نزد «جماهیر علماء» گویای علم است و از این روست که عالمان مذاهب گوناگون سنی بیشتر آن چه را که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده، پذیرفته‌اند:

... فالخیر الواحد رواه الواحد من الصحابة و الاثنان إذا تلقته الأمة بالقبول و التصدیق أفاد العلم عند جماهیر

۱. نک: پس از این، پیوست دوم: «گفتار سید کمال حیدری درباره‌ی باورداشت مهدویت شیعی».

۲. مصطفی حسینی طباطبایی، متفکرین اسلامی در برابر منطق یونان، ص ۱۳۴.

العلماء و من الناس من یسمی هذا: المستفیض، و العلم هنا حصل بإجماع العلماء علی صحته، فان الإجماع لا یكون علی خطأ و لهذا كان أكثر متون الصحیحین مما یعلم صحته عند علماء الطوائف: من الحنفیة و المالکیة و الشافعیة و الحنبلیة و الأشعریة....^۱

مبنای حدیث شناختی دوم ابن تیمیه آن است که در صورت کثرت طرق روایی به یک حدیث، آن حدیث گویای علم خواهد بود. این بدان معنی است که هر چند طریق‌ها ضعیف بوده و دارای روایان «فاجر و فاسق» چه رسد به روایان «عالم عادل اما دارای خطای بسیار در نقل» باشند، به سبب تقویت آن‌ها به پشتیبانی یکدیگر، آن حدیث معتبر می‌شود:

... فإن تعدد الطرق و کثرتها یقوی بعضها بعضاً حتی قد یحصل العلم بها و لو كان الناقلون فجّاراً فساقاً فكیف إذا كانوا علماء عدولاً و لكن کثر فی حدیثهم الغلط....^۲

سومین مبنای نیز چنان می‌نمایند که اگر درباره‌ی حدیث‌های مرسل - که همه‌ی روایان آن‌ها یا برخی از ایشان یاد نشده‌اند - کثرت طرق روایی بود و بر نبود جعل عمدی درباره‌ی آن‌ها یقین شد، آن‌ها نیز گویای علم خواهند بود. ابن تیمیه این مبنا را کارآمد و شایسته‌ی توجه گفته و بر پایه‌ی آن، بسیاری از نکات حدیثی و تفسیری و مغازی (نبردهای پیامبر اسلام) را پذیرفته است:

۱. أحمدین تیمیة الحرانی، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۷۰.

۲. پیشین، ج ۱۸، ص ۲۶.

... و المراسیل إذا تعددت طرقها و خلت عن المواطأة قصداً
أو الاتفاق بغير قصد كانت صحيحة قطعاً ... و هذا الأصل
ينبغي أن يعرف فإنه أصل نافع في الجزم بكثير من
المنقولات في الحديث و التفسير و المغازی و ما ينقل من
أقوال الناس و أفعالهم و غير ذلك...^۱

بر این پایه است که ابن تیمیه بر آن است که هرگاه خبر واحد نیز
مورد قبول «امت» باشد و یا از سوی ایشان عمل شده باشد، گویای علم
خواهد بود:

... و لهذا كان جمهور أهل العلم من جميع الطوائف على أن
خبر الواحد إذا تلقته الأمة بالقبول تصديقاً له أو عملاً به أنه
يوجب العلم و هذا هو الذي ذكره المصنفون في أصول الفقه
من أصحاب أبي حنيفة و مالك و الشافعي و أحمد ... و
المقصود هنا أن تعدد الطرق مع عدم التشاعر أو الاتفاق في
العادة يوجب العلم بمضمون المنقول، لكن هذا ينتفع به
كثيراً في علم أحوال الناقلين و في مثل هذا ينتفع برواية
المجهول و السبئي الحفظ و بالحديث المرسل و نحو ذلك و
لهذا كان أهل العلم يكتبون مثل هذه الأحاديث ...^۲

سید کمال حیدری پس از شرح این سه مبنای حدیث شناختی
ابن تیمیه، به یکی از بزرگان معاصر سلفیان، شیخ محمد ناصرالدین
الآلبانی، پرداخته و بر پایه‌ی کتاب النصیحی او (چاپ دار ابن عفان، سال

۱. پیشین، ج ۱۳، صص ۳۴۷ تا ۳۴۹.

۲. پیشین، ج ۱۳، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

۱۴۲۱ق، ص ۲۲۱)، گفته‌که او نیز چنین دیدگاهی داشت و کثرت طرق به یک حدیث ضعیف‌السند را سبب جبران ضعف سندی گفته و گویای علمش می‌دانست.

با این مقدمات است که او مبانی دو بزرگ متقدم و متأخر سنیان سلفی‌مذهب را برای نگاه به روایت‌های ولادت امام دوازدهم شیعیان به کار گرفته است:

حالا اگر این تمام شد، ما می‌خواهیم این را امروز تطبیق کنیم بر یک روایت که دال بر چیست؟ بر تولد آقا امام زمان. کار نداریم آن‌ها چه گفتند؟ نسابه‌شان چه گفتند؟ علمای نسب‌شان چه گفتند؟ ما در کتاب‌های خودمان این‌طور روایتی داریم که یورث‌القطع یا نداریم ما؟ بر مبانی آقایان اهل سنت؟ مبانی آقایان اهل سنت ببینیم چنین روایتی داریم یا نداریم؟^۱

در نگاه سید کمال حیدری، برای آگاهی از ولادت یک انسان دو راه وجود دارد؛ یکی، ولادت در بیمارستان و گرفتن شناسنامه و دیگری، دیده شدن او. در این نگاه، راه نخست برای آگاهی از ولادت امام دوازدهم ناشدنی بود:

این راه اوّل را بگویم. این راه درباره‌ی آقا امام زمان ممکن بوده یا نبوده؟ نبوده؛ چرا؟ چون شرایط این بوده که اگر متولد بشود، بگیرند او را بکشند، لذا، در روایات، «التسمیة باسمه» منع شده که اصلاً ثابت نشود که امام حسن عسکری برایش کسی متولد شده باشد. این روایات منع مال آن زمان است. متأسفانه که

۱. نک: پس از این، پیوست دوم: «گفتار سید کمال حیدری درباره‌ی باوردداشت مهدویت شیعی».

بعضی‌ها نمی‌فهمند چرا اصلاً منع شده؟! دیدم بعضی بزرگان نمی‌فهمیم چرا منع شده باشد؟! آن زمان، این‌ها اگر می‌دانستند آقا متولد شده است، مثل قضیه‌ی موسی که چه کار شده؟ مجبور شدند چه کار کنند؟ بعد که متولد شد؟ بیندازند دریا! چرا؟ چون می‌کشند. همین مسئله است. حالا کار نداریم. پس این اولاً، از نظر سیاسی، شرایط قابل اجرا بوده یا نبوده؟ این یک. دوماً، کی اجازه، کدام امام از ائمه‌ی ما اجازه می‌داد خامش می‌خواهد متولد کند امام بعدی را، بیاورد چهل نفر بنشاند: بیاید شهادت بدهید که این آقا متولد شده! مگر شما برای خانم‌تان این کار را می‌کنید؟ پس این راه بسته است.^۱

سید کمال حیدری بر آن است که: «عموم روایات اثبات وجود آقا امام زمان از راه دوم است نه راه اول» و بر این پایه، روایتی از کتاب کافی را مبنای بررسی قرار داده است.

در نگاه او، این روایت «صحیح اعلائی» است و هم‌هی «قائلین به علم جرح و تعدیل» بر درستی سند آن هم نظرند و کسی آن را ضعیف ندانسته است، از شیخ محمدباقر مجلسی گرفته^۲ تا محمدباقر بهبودی «الحق و الإنصاف خیلی سخت‌گیر»^۳ و شیخ محمدآصف محسنی (شاگرد سید ابوالقاسم خوبی و هم‌مبنای او)^۴ و سید محمدباقر صدر (استاد سید کمال حیدری) که «خیلی هم دقت می‌کرد. خیلی. یعنی اگر نگویم بیشتر از آقای

۱. نک: پس از این، پیوست دوم: «گفتار سید کمال حیدری درباره‌ی باورداشت مهدویت شیعی».

۲. محمدباقر المجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵.

۳. محمدباقر البهودی، صحیح الکافی، ج ۱، صص ۳۸ و ۳۹.

۴. محمدآصف المحسنی، معجم الأحادیث المعتبرة، ج ۲، صص ۳۱۳ تا ۳۱۵.

خوبی، کمتر از ایشان نبود»،^۱ پس بر پایه‌ی مبنای حدیث شناختی ابن تیمیه، «تلقته الأمة بالقبول»، گذشته از آن که در آن بخش از کتاب کافی (باب فی تسمیة من رآه: بابی در نام بردن کسانی که او را دیدند)، ۱۴ روایت دیگر هم درباره‌ی دیدارها با امام دوازدهم آمده که تقویت سند این روایت صحیح‌السند را سبب می‌شوند.

مقدمه‌ی دوم سید کمال حیدری، بررسی راوی اصلی این روایت است: عثمان بن سعید عمروی (نخستین سفیر از سفراء اربعه‌ی غیبت صغری) که از سوی امام هادی و امام حسن عسکری تا آن جا «ثقه» یاد شده که هر چه بگوید، گویا امام گفته است، پس او «ثقة الإمام» بود که «خیلی سطحش بالاتر است از ثقه‌ی معمولی».^۲

با این دو مقدمه است که این روایت را باید پذیرفت:

محمّد بن عبدالله و محمّد بن یحیی جمیعاً عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت أنا و الشیخ أبو عمرو [عثمان بن سعید العمروی] - رحمه الله - عند أحمد بن إسحاق فغمزنی أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له:

«یا أبا عمرو! إني أريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاكّ فی ما أريد أن أسألك عنه فإن اعتقادی و دینی أن الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل القيامة بأربعین يوماً فإذا

۱. بنا به روایت سید کمال حیدری، او در هر دو دوره‌ی درس اصول خود - که نخستین آن‌ها به قلم سید کاظم حائری و دومین‌شان به قلم سید محمود هاشمی شاهرودی نگاشته شده‌اند - چنین دیدگاهی داشت.

۲. نک: پس از این، پیوست دوم: «گفتار سید کمال حیدری درباره‌ی باورداشت مهدویت شیعی».

كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً
 إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً،
 فأولئك أشرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيامة و
 لكنى أحسبت أن أزداد يقيناً و إن ابراهيم سأل ربه
 -عز وجل- أن يريه كيف يحيى الموتى، قال: أ و لم تؤمن؟
 قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي، و قد أخبرني أبوعلی
 أحمدبن إسحاق عن أبي الحسن [علی بن محمد الهادی]
 قال: سألته و قلت: من أعامل أو عمن آخذ و قول من أقبل؟
 فقال: العمروى ثقنى، فما أدی اليك عنى فعنى يؤدّى و ما
 قال لك عنى فعنى يقول فاسمع له و أطع فإنه الثقة
 المأمون. و أخبرني أبوعلی أنه سأل أبا محمد [الحسن بن
 علی العسکرى] عن مثل ذلك فقال له: العمروى و ابنه ثقتان
 فما أدیا إلیک عنى فعنى يؤدّیان و ما قالاً لك فعنى يقولان
 فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان المأمونان. فهذا قول
 إمامین قد مضيا فيک..»

قال: فخر أبو عمرو ساجداً و بكى ثم قال: «سل حاجتك!»
 فقلت له: «أنت رأيت الخلف من بعد أبى محمد؟» فقال:
 «إى والله و رقبته مثل ذا» و أوماً بيده فقلت له: «فبقيت
 واحدة.» فقال لى: «هات!» قلت: «فلاسم؟» قال: «محرم
 عليكم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندى فليس
 لى أن أحلل و لا أحرم و لكن عنه فإن الأمر عند السلطان
 أن أبا محمد مضى و لم يخلف ولدأ و قسم ميراثه و أخذه
 من لا حق فيه و هو ذا عياله يجولون ليس أحد يجسر أن

يَتَعَرَّفُ إِلَيْهِمْ أَوْ يَنْبِئُهُمْ شَيْئاً وَإِذَا وَقَعَ الْأَسْمُ وَقَعَ الطَّلِبُ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَامْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ! ^۱

ترجمه‌ی این روایت:

[محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی، هر دو از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده‌اند که] حمیری گوید: من و شیخ ابوعمر و عثمان بن سعید عمروی: (نایب اول) - رحمه الله - نزد احمد بن اسحاق گرد آمدیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین از شیخ بپرسم. من به او گفتم:

«ای اباعمر و! من می‌خواهم از شما چیزی بپرسم که نسبت به آن شک ندارم، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند مگر چهل روز پیش از قیامت و چون آن روز برسد، حجت برداشته و راه توبه بسته شود، آن‌گاه، کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودش ندهد و ایشان بدترین مخلوق خدای - عزوجل - باشند و قیامت علیه ایشان برپا می‌شود؛ ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم از پروردگار - عزوجل - درخواست کرد که به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می‌کند، فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا، ولی برای این که دلم مطمئن شود، و ابوعلی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی سؤال کردم: با که معامله کنم؟ یا از که به دست آورم و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمروی مورد اعتماد من است، آن‌چه از جانب من به تو رساند، حقیقتاً از من است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول من است، از او بشنو و اطاعت کن که

۱. محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ تا ۳۳۰.

او مورد اعتماد و امین است، و نیز ابوعلی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمروی و پسرش (محمدبن عثمان: نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هرچه از جانب من به تو رسانند، حقیقتاً از جانب من رسانیده‌اند و هرچه به تو گویند، از من گفته‌اند؛ از آن‌ها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امین‌اند. این سخن دو امام است که درباره‌ی شما صادر شده.»

ابوعمر و به سجده افتاد و گریه کرد، آن‌گاه گفت: «حاجتت را بپرس!» گفتم: «شما جانشین بعد از امام حسن عسکری را دیده‌ای؟» گفت: «آری به خدا! گردن او این چنین بود» و با دست اشاره کرد. گفتم: «یک مسئله‌ی دیگر باقی مانده.» گفت: «بگو!» گفتم: «نامش چیست؟» گفت: «بر شما حرام است که نام او را بپرسی و من این سخن [را] از پیش خود نمی‌گویم، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن خود آن حضرت است، زیرا مطلب نزد سلطان [معتد عباسی - که در ۱۲ رجب ۲۵۶ خلیفه شد -] چنین وانمود شده که امام حسن عسکری وفات نموده و فرزندی از خود به جا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته، آن را برده و خورده است و عیالش در به در شده‌اند و کسی جرئت ندارد با آن‌ها آشنا شود یا چیزی به آن‌ها برساند و چون اسمش در زبان‌ها افتاد، تعقیب می‌کنند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگهدارید!»^۱

صاحب‌کافی پس از آوردن این روایت، نوشته که مانند آن را از

۱. محمدبن یعقوب الکلبینی، أصول الکافی، ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی، ج ۲، صص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

«شیخی از اصحاب» - که نامش را فراموش کرده - نیز شنیده است.^۱ دیدگاه سید کمال حیدری آن است که بر پایه‌ی این روایت - که از سوی همه‌ی رجالیان شیعی پذیرفته شده و مبنای ابن تیمیه و البانی نیز آن را صحیح می‌داند - باید گفت که عثمان بن سعید عمروی (ثقه‌ی دو امام شیعیان) امام دوازدهم را دیده بود، پس بر پایه‌ی روش دوم آگاهی از ولادت کسان (دیده‌شدن)، باید به ولادت او باور داشت.

نکات دیگر این حدیث:

۱. کسی مانند عبدالله بن جعفر حمیری (از بزرگان شیعیان و نویسنده‌ی کتاب *قرب الإسناد*) نیز از نام امام دوازدهم آگاه نبود و یا آن که آگاه بود اما می‌خواست اطمینان قلب به دست آورد اما پاسخ نشنید؛
۲. پنهان بودن نام امام دوازدهم از آن روی بود که حکومت عباسی چنان پندارد که امام حسن عسکری بدون فرزند از دنیا رفته و میراثش به کسی که حقی در آن ندارد (جعفر بن علی) رسیده است، پس اگر نام امام گفته می‌شد، سخن به سخن شده و به آگاهی آن‌ها می‌رسید و به جستجوی شان وامی داشت.

پایان سخنان سید کمال حیدری نتیجه‌گیری اوست:

پس نتیجه، حالا بحث، خلاصه، پس این ادعایی که متأسفانه بعضی حالا، تعبیر مثلاً دینی‌اش: «بعض من لا علم له» به ما نسبت دادند که بنده منکریم که دلیلی بر ولادت امام زمان هست، دعوی باطله لا أساس له! بنده، حدیثم، حرفم، این بوده که بر بعضی مبانی که روشش سندی محض است، واقعاً اگر آن را می‌خواهیم عمل کنیم، به نتیجه نمی‌رسیم ... این مطلب اول و

۱. محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

مطلب دوم، بنده راه‌های دیگری برای اثبات ولادت آقا امام زمان درون مکتبی هم دارم، این هم دو، و سوم که از همه مهم‌تر است، از همه مهم‌تر است، بنده به عقیده‌ی خودم، بنده کسی را نمی‌گویم الا باید قبول کنی، با آن مبانی که دارم، برون مذهبی هم معتقدم باید آن‌ها قبول کنند که چه؟ ابن‌العسکری است. نه امام زمان. [اهل سنت] باید قبول کنند که امام حسن عسکری فرزندی داشته و آن فرزند هم همان خلیفه‌الثانی عشر من الخلفاء است. این دو مطلب را آن‌ها ملزم‌اند قبول کنند. حالا بر چه اساسی؟
 إن شاء الله، برای بحث‌های آینده. والحمد لله رب العالمین.

با این ترتیب، دیده می‌شود که بر خلاف آن‌چه طباطبایی در گفتار خود نمایانده که «آقای سید کمال حیدری مفصل صحبت کردند و پخش شده و خیلی‌ها شنیدند و این‌ها»، وی باور داشت مهدویت شیعی را معتقد است. همچنین، دانسته شد که بر پایه‌ی گفتار سید کمال حیدری، روایت یادشده از کتاب کافی بر مبنای رجالی سید ابوالقاسم خویی نیز صحیح است، پس آن‌چه طباطبایی گفته که «روایات تولد قائم - که در کافی است - مطابق کتاب رجال مشهوری که در بین شیعه هست، کتاب مامقانی و مخصوصاً کتاب آیه‌الله خویی که در رجال نوشتند، یک دانه از این روایات صحیح نیست؛ تمام این روایات ضعف سند دارد و بطلان سند در آن هست و اثبات شدنی نیست» هم نادرست است.

همان‌گونه که در پیوست دوم این پژوهش آمده، سید کمال حیدری در این گفتار خود، تنها از مبانی رجالی سید ابوالقاسم خویی سخن گفته و به مبانی رجالی شیخ عبدالله مامقانی (نویسنده‌ی کتاب تنقیح المقال فی علم الرجال) - که از سوی طباطبایی یاد شده - نپرداخته است؛ با این حال،

باید پرسید که شیخ عبدالله مامقانی، در مقام یکی از عالمان بزرگ و رجالیان سرآمد شیعیان، و سید ابوالقاسم خویی، در مقام یکی از بزرگ‌ترین فقیهان مذهب تشیع، اگر روایت‌های ولادت امام دوازدهم را غیر قابل اثبات می‌دانستند، چرا به او معتقد بودند؟

شیخ عبدالله مقامانی در کتاب تنقیح المقال فی علم الرجال - که نماد دیدگاه‌های رجالی‌اش است - درباره‌ی امام دوازدهم نوشته:

الإمام المنتظر المهدی - عليه السلام - المظفر، صاحب العصر و الزمان و سلطان الوقت و الأوان و خليفة الرحمن، القائم، أبو القاسم، الحجّة بن الحسن - عجل الله تعالى فرجه و جعلنا من أنصاره و أعوانه و من كل مكروه فداه - و أمّه: نرجس خاتون و لها أسماء آخر: ريحانة و صقيل و سوسن و خمط.

و قد ولد - عليه السلام - يوم الجمعة، منتصف شعبان، على أشهر الأقوال و الروایات ... و عمره الشريف عند فوت أبيه خمس سنين آتاه الله - تعالى - فيه الحكمة و فصل الخطاب و جعله إمام أولى الألباب و جعله آية للعالمين كما آتى الحكمة يحيى - عليه السلام - صبياً و جعل عيسى بن مريم - عليه السلام - في المهد نبياً و جعل - سبحانه - جده الجواد - عليه السلام - إماماً و هو ابن ثمان سنين و نصف تقريباً.

و له - عليه السلام - غيبتان: إحداهما من يوم فوت أبيه - عليه السلام - و هي الصغرى التي مدتها ثمان أو تسع و ستون سنة إلا شهراً... و أما الغيبة الكبرى، فلا يعلم مدتها إلا الله - سبحانه - أسأله - تعالى - أن يعجل فرجه و يسهّل مخرجه

و يجعلنا من خدمه و أعوانه و يميتنا على ولايته و ولاية
آبائه الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين و لعنته على
أعدائهم إلى يوم الدين^۱

دیده می شود که این فقیه و رجالی سرشناس، تمام ویژگی های امام
دوازدهم را از نام و نام پدر و نام مادر و زمان ولادتش گرفته تا امامت او
در سن پنج سالگی و برگزیدگی الهی اش در کودکی چون یحیی بن زکریا
(مریم، ۱۲: یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحكم صبياً) و عیسی بن
مریم (مریم، ۳۰: قال إني عبد الله آتانی الكتاب) و امام جواد و نیز دو
غیت صغری و کبرایش، مانند شیعیان باور داشت. آیا او نباید به علم
رجال خود ملتزم می بود و با هر مبنایی که داشت، به بررسی روایت های
این بخش مهم از اعتقاد دینی خویش می پرداخت؟

همین پرسش را درباره ی سید ابوالقاسم خویی نیز باید پرسید و پاسخ
آن، دستخط او (سند شماره ی ۳۹) درباره ی دیدار شیخ محمد کوفی
شوشتری (از عابدان و زاهدان نجف) با امام دوازدهم است که از خود
صاحب دیدار شنیده شده است:

جناب مستطاب مرحوم جنت مکان خلدآشیان، آقای آقا شیخ
محمد شوشتری - که قبلاً ساکن نجف و بعداً سال ها ساکن کوفه
شدند - شخصاً و بدون واسطه برای این جانب چنین نقل نمودند:
بناء گذاشتم یکی از شب های قدر ماه مبارک رمضان را نوزدهم یا
بیست و یکم (تردید از بنده است) به مسجد کوفه مشرف شده و در
آن جا احیاء نمایم. بدین قصد، از نجف حرکت به سمت کوفه
نمودم. چون هوا گرم بود، قبل از دخول مسجد، به سمت نهر

۱. عبدالله المامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، صص ۳۷۹ تا ۳۸۸.

احمیدیه^۱ - که قدری بالاتر از مسجد بود - رفته و جهت رفع گرما قدری آب به خود زده و بعداً وارد مسجد شده، رأساً به محراب حضرت امیر مشرف و پس از اذان مغرب، نماز خوانده و پس از نماز، جهت افطار حرکت کردم.

قبلاً به ذهنم خطور کرده بود که چقدر خوب است چشمم به جمال حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - منور و تسلیت بگویم. همین که از محراب مذکور قدری دور شدم، دو نفر را در یکی از ایوان‌های مسجد - که یکی دراز کشیده و دیگری نشسته بود - دیدم. شخص نشسته مرا به نام صدا کرده و گفت: «شیخ محمد! کجا می‌روی؟» تعجب کردم که این مرد ناشناس نام مرا از کجا می‌داند؟! جواب دادم: «می‌خواهم بروم جایی افطار کنم» و افطار من نان و خیار چنبر بود. گفت: «همین‌جا بنشین افطار کن!» من هم نشستم و مشغول افطار شدم.

آن شخص شروع به سؤال از آقایان علماء موجود نجف نمود و حال یک‌به‌یک را سؤال نمود تا تمام شدند. من تعجب از کثرت اطلاع او نمودم که باز از حال مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره) [سؤال] نمود. در آن وقت، ایشان یکی از طلاب عالمی بودند و چندان نمی‌شناختم، ولی از ترس این‌که مبادا بخواهد حال فرد فرد طلاب را بپرسد، گفتم: «همه خوب‌اند.»

در این وقت، شخصی که دراز کشیده بود، چیزی به او گفت که من نفهمیدم، لذا او ساکت شد و بنده شروع به سؤال نمودم، گفتم: «این‌که خوابیده، که است؟» جواب گفتند: «ایشان آقای عالم‌اند.»

۱. نگارنده به خواندن این واژه از روی سند موفق نشد و آن را از روی رونوشتش که در کتاب *جرعه‌ای از دریا* (ج ۲، ص ۵۳۷، پ ۳) آمده، نوشت.

عالم) به فتح لام، عرب‌های عوام به ملا می‌گویند، ولی نظر به این‌که صحبت ما فارسی بود، توضیح خواسته، پرسیدم: «آقای عالم‌اند یا آقای عالم؟» گفت: «آقای عالم‌اند.» تعجب کرده و از این حرف خوشم نیامده و در دل گفتم: «چقدر مبالغه می‌کند! این لقب سزاوار حضرت ولی عصر است نه کس دیگر.» (و ایشان هنگام نقل این قصه زارزار گریه می‌کردند.)

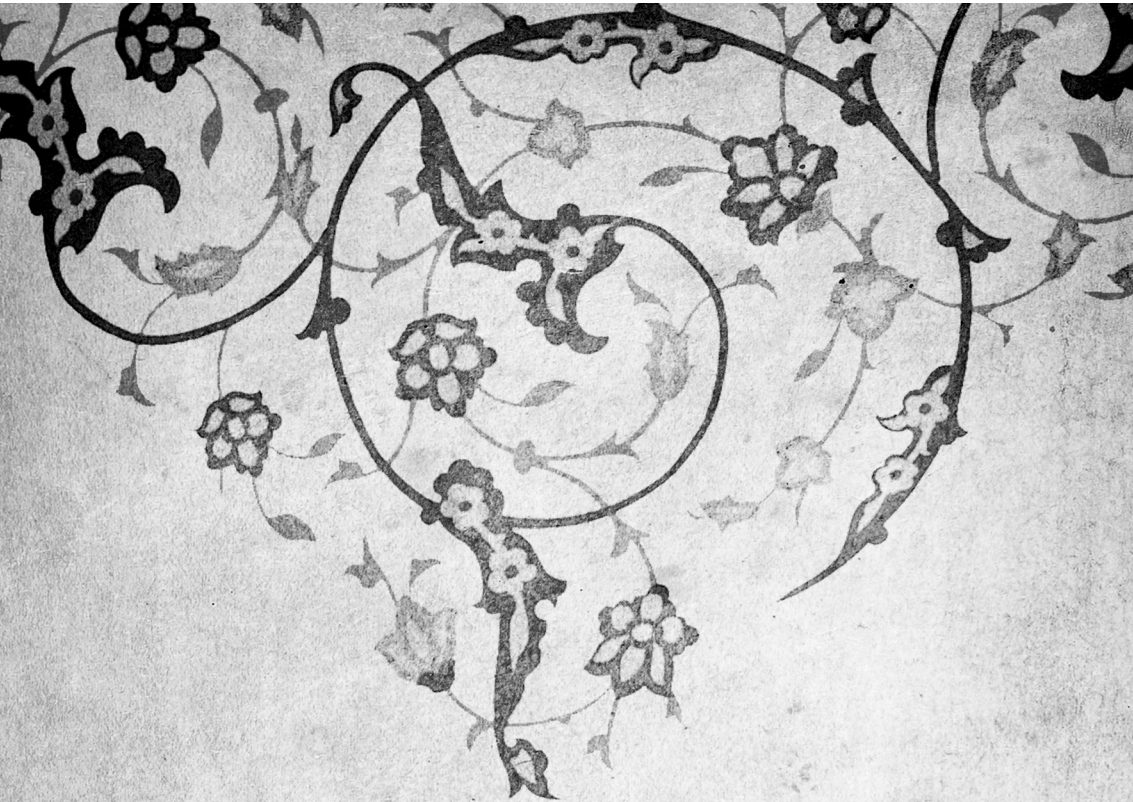
در این اثنا، شخص نشسته گفت: «برای شیخ محمد آب بیاورید!» ناگهان، دیدم شخصی، حاضر و آماده، جام آبی به دست داشت. من گفتم: «تشنه نیستم» و آب را رد کردم.

پس از صرف افطار، به جای خود برگشتم که دوباره نماز بخوانم و مشغول اعمال شوم. ناگاه، احساس کسالت کرده و سر خود را به دیوار تکیه دادم و خوابم برد. وقتی چشمم باز شد، دیدم هوا بی‌اندازه روشن است که من درز آجرهای دیوار مقابل را به خوبی می‌دیدم. یقین کردم صبح شده. بسیار افسوس خوردم که آمده بودم شب را به عبادت احیاء نمایم، خوابم برده است.

در این اثناء، دیدم که آن شخص خوابیده و جمعی از علماء مشغول نماز جماعت و خودش امام آن‌ها بود و نمازشان تمام شده و مشغول تعقیب هستند. گفتم: «این‌ها نماز صبح را خوانده‌اند و مشغول تعقیب‌اند» و شخص نشسته نیز جزء مأمومین بود. از امام سؤال نمود: «این جوان را همراه خود ببریم؟» جواب داد: «نه؛ ایشان باید سه امتحان بدهد» و برای هر امتحان وقتی معین کردند که وقت آخرین امتحان مصادف با سن شصت سالگی احقر می‌شد. چون دیدم قریب است نماز صبح قضاء شود، از جا بلند شده، رفتم وضو گرفته و به مسجد برگشتم، دیدم هوا بی‌اندازه

تاریک است و اثری از آن اشخاص نیست. بی‌نهایت تعجب کردم و معلوم شد که هنوز اوّل شب است و خواب من چندان نبود و دانستم که آن آقا حضرت ولی عصر بوده و نمازی که می‌خواندند، نماز عشاء بود.

ابوالقاسم الموسوی الخوئی



پیوست دوم

گفتار سید کمال حیدری
درباره‌ی باورداشت مهدویت شیعی

مقدمه

مصطفی حسینی طباطبایی، در ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ ش.، در نوار تصویری که در واکنش به گزارش سید محمد حسینی قزوینی از بحث‌شان درباره‌ی باورداشت مهدویت شیعی منتشر کرد، گفت:

... بنابراین، مسئله طوری نیست که با چند تا روایتی که شما دارید و اخیراً، یکی از علمای نجف که ایران تشریف آوردند، ایشان هم در ضمن یک سخنرانی مفصلی نشان دادند که روایات تولد قائم - که در کافی هست - مطابق کتاب رجال مشهوری که در بین شیعه هست، کتاب مامقانی و مخصوصاً کتاب آیه الله خویی که در رجال نوشتند، یک دانه از این روایات صحیح نیست؛ تمام این روایات ضعف سند دارد و بطلان سند درش هست و اثبات‌شدنی نیست با این روایات و این‌ها. آقای سید کمال حیدری مفصل صحبت کردند و پخش شده و خیلی‌ها شنیدند و این‌ها

تحلیل این گفتار طباطبایی و نشان دادن نادرستی آن در فصل سوم این پژوهش انجام شد و آنچه این جامی آید، متن درس سید کمال حیدری در «اثبات ولادت امام زمان (عج)» (تصویر شماره‌ی ۳۹) و گلابیه از تقطیع

عامدانه‌ی سخنانش است که در آن فصل برای نقد گفتار طباطبایی استفاده شده است. آنچه به بحث مهدویت مربوط نبوده، انداخته شده و پانویشت‌ها از نگارنده است.

اثبات ولادت امام زمان (عج)

بسم الله الرحمن الرحيم

أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين. اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم!

رفقا یادشان هست ما در مقدمه‌ی بحث‌های ملاک و مبانی و اصول مکتب اهل بیت، گفتیم: چهار اصل هست. اصل اول که ائمه بعد از پیامبر معصوم‌اند؛ اصل دوم که این‌ها منصوص‌اند بانص؛ اصل سوم، این‌ها دوازده تا هستند، نه کمتر و نه بیشتر؛ اصل چهارم، آن امام دوازدهمی الآن حی است در همین شرایط زمینی ما. این یکی از ارکان مکتب اهل بیت، نه اعتقاد به مهدویت است، بلکه به حیات [و] بودن ایشان است که الآن موجود است و زنده است، و آلا، اصل مهدویت هیچ اشکالی نشده در بین مبانی مسلمین؛ همه‌ی مسلمین معتقدند که پدیده‌ی مهدویت آخر زمان حاصل می‌شود. چند تا اختلاف در مسئله‌ی مهدویت هست؛ این‌ها را بنده به نحو فقط نقشه‌ی راه یا فهرست وار اشاره می‌کنم تا بررسی کنیم کدام‌شان را می‌توانیم امروز بحث کنیم.

ببینید آقایان! در مسئله‌ی مهدویت، حدوداً سه چهار اختلاف اصلی است. اختلاف اول این است که اساساً من هو المهدی فی هذه الأمة؟ مهدی در اسلام کیست؟ این جاسه تا تئوری است:

تئوری اوّل أنه محمّد بن الحسن العسکری که پسر امام حسن عسکری است که همان مبنای مکتب اهل بیت است.

تئوری دوم أنه محمّد بن عبدالله که عموم اهل تسنن این تئوری را قبول دارند که محمّد بن الحسن العسکری را قبول ندارند، بلکه می‌گویند: محمّد بن عبدالله، استناداً و مستندند به دو روایت صحیح پهلوشان: «اسمه اسمی و اسم أبیه اسم أبي.» دو روایت معتبری در این جا. روایت زیادی دارند و لکنه، دو روایت معتبر و صحیح، آن هم صحیح اعلائی پهلوی خودشان دارند. این هم تئوری دوم.

تئوری سوم که خیلی آقا تئوری واقعاً افراطی است که اساساً، لا مهدی إلا عیسی. اساساً ما در این امت مهدی نداریم، بله، در آخر الزمان عیسی از آسمان می‌آید و هو مهدی هذه الأمة و درباره‌ی آن پایان‌نامه‌های دکتر نوشته شده و این طور نیست که فکر کنید فقط یکی ادعاست و مهم‌ترین و عمیق‌ترین، این را به شما بگویم و خطرناک‌ترین پایان‌نامه این پایان‌نامه است که اگر رفقاً حوصله می‌کنند، مطالعه کنند، به شرط این که از اوّل این را بدانند خیلی برای شان مشکل پیش می‌آید اگر مبانی شان درست نباشد و آن کتاب المهدی المنتظر فی روایات أهل السنة و الشيعة الإمامية دراسة حديثة نقدية که معاصر هم هست و در دانشگاه بغداد نوشته شده و کاملاً بر مبانی رجالی شیعه مسلط است و خصوصاً بر مبانی آقای خوبی در معجم الرجال و بر اساس آن مبانی، کل روایات را تضعیف کرده است. این نکته را به شما بگویم! لذا ایشان در صفحه‌ی آخر کتاب شان، این را عبارت شان می‌گوید، صفحه‌ی ۵۲۲: «الروایات التي تنص على اسم المهدی و اسم أبیه و أنه من وکد فاطمة»، این تعبیر غلط شایع «وُلد» درست نیست. از نظر لغوی «وُلد» است نه «وُلد» است.

«و أنه من وكد فاطمة حسنی» که آن‌ها اعتقاد دارند، اهل تسنن، «أو حسینی کلها منكرة أو واهیه أو ضعیفة و لم تصح منها آی روایة.» این بعد از ۵۳۰ صفحه بحث کرده و آن‌جا می‌گوید. می‌گوید: مجموع روایاتی که دارند، شیعه‌ها دارند برای اثبات، این ۵۳ روایت است و ۵۳ روایت را عموماً بر مبنای آقای خویی تضعیف می‌کند.^۱

این جاست که به رفقا باید تذکر بدهم. بینی و بین الله، ما این بحث را داشته بودیم در درس خارج مان می‌گفتیم که مبنای سندی که آقای خویی انتخاب کرده، اگر به سمت آن برویم و مبنای مان آن باشد، چیزی برای ما نمی‌گذارد! متأسفانه، حالا نمی‌دانم بعض عوام، بعضی جهله، بعض مغرضین، بعضی مستأصل شدند نتوانستند، این مقطع را از حرف‌های ما برداشتند، گفتند: «بینید! آقای حیدری اعتراف می‌کند ما هیچ روایت معتبری در این باب نداریم.»

خدا شاهد است ما داشته بودیم این را نقل می‌کردیم، کما این که در جاهای دیگر همین طور. اگر یادتان باشد، ما در جلسه‌ی قبل این نکته را اشاره کردیم: اول باید تقریر کنیم چه گفتند که چه کار کنیم؟ جواب بدهیم! فتوا که نیست در بحث خارج. در بحث خارج، فتوا آدم می‌دهد یا بحث علمی کند؟ اول، باید مبانی را تقریر کند. دقیقاً تقریر کند مبانی را به طور دقیق و کامل، بعد از آن، بیاید جواب بدهد. با دو دقیقه و بیست ثانیه و سی ثانیه نمی‌شود تقریر کرد و جواب داد. ما این حرف را نقل کردیم و جالب این است که شما اگر نگاه کنید، مثلاً، مثال، از باب مثال، می‌گوید: «باب مولد الصاحب - علیه السلام». می‌گوید: «فی هذا الباب، کلینی ۳۱

۱. برای آگاهی از نادرستی عدد ۵۳، نک: پانوشت بعدی.

روایت آورده از فلان فلان تاروایت حکم فلان علی عشرین حدیث منها أنه مجهول و ضعف حدیثین و سکت علی حدیث واحد و قال فی آخر: حسن و صحیح سبعة.» ما هم این احادیث رایکی یکی می آوریم، شمانگاه کنید! صفحه‌ی ۴۸۶ المعجم. المعجم. صفحه‌ی ۸۷ ما سبق المعجم. صفحه‌ی ۸۸، معجم. انظر المعجم. ما سبق. المعجم، المعجم، المعجم [که اشاره است به معجم رجال الحدیث].^۱

اینی که ما گفتیم، روش سندی محض که آقای خوبی مبنای گذاشته، این را دیگر چیزی برای ما در مسائل اعتقادی یا مسائل کلامی می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ پس ما باید روش را عوض کنیم. این روش درست نیست. یک بار دیگر می‌گویم. متأسفانه این را منتقل کردند! این جا دارم می‌گویم. بنده در مقام نقل حرف دیگران بودم در این مسئله، نه نظر شخصی خودم بوده. بلکه نظر شخصی خودم، اگر ان شاء الله توفیق پیدا بشود، بنده، هم اثبات ولادت می‌کنم درون مذهبی، هم اثبات می‌کنم باید یک شخصی الآن باشد که برون مذهبی باشد. یعنی حتی آن‌هایی که اعتقاد به روایات ما ندارند، باید اعتقاد پیدا کنند الآن یک شخصی به عنوان امام ثانی عشر

۱. برای آگاهی از گفتاری در نقد کتاب المهدی المنتظر فی روایات أهل السنة والشیعة الإمامیة، دراسة حدیثیة نقدیة، نک: مهدی اکبرنژاد، بررسی و نقد دیدگاه دکتر عدّاب محمود الحمش درباره‌ی احادیث مهدویت. این مکتوب در تارنمای «راسخون» منتشر شده و گذشته از نقد محتوایی، نقدهایی روش‌شناسانه در نداشتن صداقت در نقل روایت‌های مهدویت از سوی نویسنده‌ی کتاب را نیز نشان داده است. به عنوان نمونه - که در متن این پیوست هم از سوی سیّد کمال حیدری آمده - بر خلاف آن چه در آن کتاب گفته شده، روایت‌های مهدویتی کتاب کافی ۹۴ عدد است نه ۵۳ عدد! برای شناخت نویسنده‌ی این کتاب، نک: حسین الهی‌نژاد، رویکرد شناختی پاسخ علمای اهل سنت به مخالفان مهدویت، صص ۹۲ تا ۹۴.

یا خلیفه‌ی ثانی عشر (الخلفاء من بعدی اثنی عشر) باید موجود باشد. بر اساس همان روایاتی که خودشان دارند. حالا امکان دارد در روایات شان اسم نیامده باشد. لکن، باید آن تئوری را، اصل تئوری را باید قبول کنند. حالا می‌ماند. اگر تئوری را قبول کردید، مصداق را تشخیص بدهید! مصداقش پهلوی ما ثابت شده. شما، مصداق شان کیست؟ نه این که با آن‌ها اختلاف تئوری داشته باشیم. نه، نه، نه. تئوری همان تئوری است. بزرگان شان هم اقرار کردند. بله؛ ما می‌گوییم: «امام زمان است.» فرض کنید، علامه‌ی آلوسی می‌گوید: «عبدالقادر گیلانی است»، و لکن، اصل تئوری را نتوانسته انکار کند. درباره‌ی عصمت، ما همین کار را کردیم. حالا، ان شاء الله، اگر توفیق پیدا شد، همین ماه شعبان، با دو جلسه، سه جلسه، درباره‌ی آن مسائل، تا مقداری که وقت هست، صحبت می‌کنیم. بحث این است. این اختلاف اول است.

مسئله‌ی دیگری که باید آقایان! بحث بشود که آیا اگر ثابت شد، چون ما گفتیم مسئله‌ی اول این است که این‌ها سه تئوری هست. اگر ثابت شد ایشان فرزند حسن عسکری است، یا به عبارت دیگر، آن دوتا، تئوری دوم باطل شد که عبدالله باشد و عیسی باشد، آیا وُلد أم لم یولد؟ به چه دلیل می‌گویید که وُلد؟ از کجا؟ پس این مسئله‌ی دوم که می‌دانید دو تئوری هست بین اهل تسنن. بعضی‌ها می‌گویند متولد شده و از بین رفته، نمانده و بعضی‌ها می‌گویند اصلاً متولد نشده. اصلاً امام حسن عسکری فرزندی نداشته. ببینید! مبانی اهل تسنن را دارم می‌گویم! بعضی‌ها می‌گویند اصلاً نداشته است. لا عقب له، و بعضی‌ها چه؟ لذا، در عبارات ابن تیمیه هم این مطلب هست. می‌گوید: علی فرض این‌طور باشد، این‌طور می‌گوییم. این هم مطلب دوم. مسئله‌ی دوم است.

مسئله‌ی سوم که خیلی هم مهم است آقایان! خوب، ثابت شد آقا متولد شده، خوب کی می‌گوید خودش همین امام است. مگر هر فرزند امامی باید امام باشد؟ پس مایی که معتقدیم از امام حسن عسکری است، باید مرحله‌ی بعدی چه را ثابت کنیم؟ امام است، الإمام الثانی عشر من أئمة أهل البيت است. فرزند حسن عسکری است. خصوصاً اگر بعضی مبانی ثابت شود که امام حسن عسکری بیشتر از یک فرزند داشته باشد. اگر آن ثابت هم بشود، دیگر خیلی روشن است که شما باید ثابت کنید که این است الإمام الثانی عشر.

پس مرحله‌ی اول، باید ثابت کنیم محمد بن عبدالله نیست، عیسی نیست، بلکه محمد بن الحسن است؛ مرحله‌ی دوم، متولد شده؛ مرحله‌ی سوم، خود امام است؛ مرحله‌ی چهارم، تا الآن زنده است که متأسفانه، در بحث‌های همه‌ی این مؤسسات مهدویت، شما اگر کسی را پیدا کردید این روش بحث را پیاده کرده، خوب است. خیلی خوب است. بنده که ندیدم. شما می‌گویید هست، بیاورید واقعاً که این چهار مرحله‌ی قدم به قدم رفتند جلو آقایان!

قدم اول: هو محمد بن الحسن، نه محمد بن عبدالله و نه عیسی؛ قدم دوم: وُلد، لانه لا عقب له؛ قدم سوم: هو الإمام الثانی عشر، و به تعبیر روایات متواتر اهل تسنن، «الخلفاء من بعدی اثنی عشر»، هو الخلیفة الثانی عشر و این را به شما بگویم: الآن، من باب مثال، این تصریح بزرگان اهل تسنن است که اساساً مهدی منتظر هو الخلیفة الثانی عشر. ابن کثیر این را اصرار دارد. می‌گوید: اصلاً امکان ندارد این غیر از آن امام ثانی عشر باشد، آن خلیفه‌ی ثانی عشر باشد. در کتاب النهایة فی الفتن

والملاحم، آن را تصریح می‌کند در صفحه‌ی ۱۱: «ليس المقصود بالخلفاء القریشیین الاثنی عشر أو لئک الذین تتابعوا بعد رسول الله»؛ پس کیست؟ می‌گوید: این‌ها این است. تا می‌رسد: «و سیوجد بقیتهم فیما یتقبل من الزمان حتی یشهد المهدی المبشر به.»^۱

لذا، این‌ها می‌گویند: اصلاً ما هیچ دلیلی نداریم که اولاً این دوازده متتالی باشند. شما تتالی‌شان را از کجا آوردید؟ و دوماً، تا الآن وجدوا، وجد بعضهم و سیوجد بعضهم آخر. این‌ها را باید مکتب اهل بیت، باید این‌ها را، همه را جواب بدهد. می‌نگوید پیغمبر فرمود: «الخلفاء من بعدی اثنی عشر»، قضیه حل شد. نه حل نمی‌شود. شما باید اثبات کنی این اثنی عشر چیست؟ توالی دارند، این توالی‌اش کجا از روایت می‌خواهید دریاورید؟ حالا ما، ان شاء الله، در می‌آوریم؛ لکن، می‌خواهم بگویم بحث‌های علمی این است. حالا این هم مطلب. و علامه عثیمین همین را دارد که خاتم الأئمة کیست؟ خاتم الأئمة خودش المهدی المنتظر است، لکن، نه آن مهدی که شیعه‌ها می‌گویند. حالا آن بحث را بگذارید کنار!

پس ببینید! ما الآن کدام مسئله را می‌خواهیم بحث کنیم؟ بینی و بین الله، نمی‌توانیم در یک ساعت، یک ساعت و نیم یا یک جلسه، دو جلسه، ده جلسه هم واقعاً کافی نیست برای بحث این چهار مسئله، آن هم با دو روش، روش درون مکتبی یا مذهبی و روش بیرون مکتبی. چون شما نمی‌توانید بگویید: ما چون در کافی این را داریم، پس شما باید قبول کنید! او هم می‌گوید: ما در سنن ابی‌داود این را داریم، شما باید قبول کنید، یا بخاری داریم، شما باید قبول کنید! پس این دو روش است که متأسفانه که این‌ها با هم خلط می‌شود.

۱. إسماعیل بن عمر بن کثیر، النهاية فی الفتن و الملاحم، ج ۱، صص ۲۳ و ۲۴.

من اخیراً بر نامه‌هایی که می‌بینم، واقعاً، واقعاً اشکالی می‌شود که چرا اهل بیت یا امیرالمؤمنین احتجاج نکرد به غدیر؟ می‌روند کلمات چه کسی را می‌آورند؟ کلمات علمای شیعه یا بعضی کتاب‌هایی که اصحابش متهمین به تشیع‌اند. هی می‌گویند کی گفته استدلال نکرده؟ بابا! این‌ها استدلال! او بحثش این است که اگر شما می‌خواهید بیاورید، باید از کتاب‌های معتبر ما بیاورید. چون می‌خواهید احتجاج کنید بر ما. نه بر خودتان. برای خودتان که ثابت است.

ما اگر وقت کنیم امروز، این مسئله‌ی ولادت را می‌خواهیم بحث کنیم که آن هم فهرست‌وار، و الا، یقین دارم وقت کافی نیست که کل بحث، یعنی مسئله‌ی ولادت را مابگویم، و لکن، لااقل، آن شبهه‌ای که در اذهان بعضی به وجود آمده که بنده منکر ولادت آقا امام زمان شدم و آنه ایشان می‌گوید دلیلی نداریم، نه این حرف درستی نیست. درستش این است که آقا متولد شده و پسر آقا امام حسن عسکری است و حجت و هوایم‌الثانی عشر. این اعتقاد بنده است. حالا، با چه روشی این را اثبات می‌کند؟ امکان دارد با روش جناب عالی اختلاف پیدا کند. من این نکته را چند بار به رفقا گفتم: اگر بنده آدمم، یک دلیلی شما اقامه کردید برای اثبات یک مدعا، دلیل شما را کافی ندانستم یا باطل کردم، این معنایش این که مدعا باطل است؟ آیا ملازمه‌ای هست بین بطلان دلیل و بطلان مدعا؟ این روش درست نیست. سؤال کنید: روش دیگری هست؟ بنده جواب می‌دهم: بله. حالا امکان دارد شما آن روش را قبول نکنید. خوب قبول نکنید؛ لکن، برای بنده آن دلیل کافی است. حالا می‌گویید: ولی برای بنده کافی نیست، موفق باشید، برای شما کافی نیست، بروید یک دلیل دیگری پیدا کنید، ربطی به من ندارد.

بنده می‌خواستم بگویم و الآن هم این را تأکید می‌کنم که روش سندی محض، اگر ما پی‌برویم، این نتیجه می‌رساند یا نمی‌رساند؟ نتیجه نمی‌رساند و این را بیان می‌کنم بعداً که چرا؟

وُلدأ و لم یولد؟ بنده اولاً، اشاره‌ای باید داشته باشم به بعضی کتاب‌های اهل تسنن. این کتاب از کتاب‌های خوبی است که اگر رفقا دست‌شان باشد، خیلی خوب است. *الأصول فی ذریة البضعة البتول للنسابة الشریف أنس الکتبی الحسنی*^۱. اهمیت کتاب را اولاً، خود مؤلف مهم است و دوماً، این کتاب در ۱۴۲۰ در المدینة چاپ شده است. این برای ما مهم است. یعنی من چاپ بیروتی نمی‌آورم. چاپ‌های عموماً اگر رفقا دیدند در برنامه‌ی «مطارحات»، بنده عموماً کتاب‌هایی که خودشان چاپ کردند، چون آن‌ها کتاب‌هایی را که جای دیگر چاپ شده، می‌گویند: «این‌ها دست در آن خورده، ما به آن اعتمادی نداریم»؛ اما کتاب‌هایی که خودشان چاپ کردند، آن‌ها را دیگر نمی‌توانند، چون زیر نظر شرایط علمی خودشان این‌ها گذشته است. ایشان، در صفحه ۹۸، عبارت‌شان این است:

محمّد المهدی و هو محمّد المهدی بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمّد الجواد بن علی الرضابن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید بن علی بن أبی طالب و کنیته أبو القاسم و ألقابه الحجة، الخلف الصالح، القائم، المنتظر، صاحب الزمان و أشهره المهدی و صفته ...^۲

۱. نک: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۱.

۲. نک: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۳.

[صفات او] این است که روایات هم دارد [و بعد]: «و بوابه محمد بن عثمان و کان عمره حین توفی أبوه خمس سنین. أقول: تأتینا مشجرات»، ایشان خیلی نکته‌ی مهمی است. یک مشجراتی اخیراً چاپ شده که نسب‌شان منتهی می‌شود به کی؟ به محمد المهدی بن الحسن العسکری، این‌ها دروغ است، چون هیچ ثابت نشده که ایشان فرزندی و ذریه‌ای داشته باشد. آقا امام زمان هیچ ثابت نشده، «و هذا أمر یثیر العجب و یجعل التوقف و التحقیق فیہ واجب و هو ما دفعنی لکتابه هذا»^۱ عبارت را، این را مطمئن باشید. یک آدم نسابه‌ای است، خودشان هم قبولش دارند، «فالإمام المهدی اختفی فی سن مبکر و الأمر مسلم بین السنة و الشیعة»^۲ این نکته‌ی مهمی است. یک نسابه می‌گوید مسئله‌ی اختفایش در پنج سال مسلم است. حالا، بله؛ واقعاً این مدت مانده یا نمانده، این مسئله‌ی چهارم است. شما باید ثابت کنید متولد شده. درست است، پسر امام حسن عسکری است. اما الآن سنش ۱۲۰۰ سال است. امکان دارد بعد از دو هزار سال سنش می‌شود ۳۲۰۰ سال. امکان دارد دوازده هزار سال دیگر باشد. توقیت، ما حق داریم توقیت کنیم یا حق نداریم؟ پس سنش پانزده هزار سال می‌شود، چه کار کنیم؟ وقتی سنش بیست و پنج هزار سال شد، چه کار می‌کنیم؟ وقتی سنش دویست و پنجاه هزار سال شد، چه کار می‌کنیم؟ ممکن است یا ممکن نیست؟ کسی می‌تواند آن را نفی کند؟ من نمی‌خواهم تعبیر بعضی از بزرگان را بیاورم. این جا که بنده با گوش خود شنیدم که می‌گوید امکان دارد آقا بعد از پنج میلیون سال هم ظاهر نشود. کسی می‌تواند این را نفی

۱. نک: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۴.

۲. نک: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۴.

کند؟ کسی می‌تواند؟ حالا این دکان‌هایی که شده اخیراً عصر ظهور و أيام الظهور و کتاب‌های این، این دکان است، واقعیت که ندارد. می‌خواهم بگویم: اصل علمی ندارد. امکان دارد بینی و بین الله. بعضی می‌گویند. چرا استبعاد می‌کنید؟ يصلح أمره فی لیلة.^۱

گفتم: آخر این لیله‌ای که پهلوی شماست، غیر از آن لیله‌ی پهلوی خداست، چون ﴿إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾.^۲ امکان دارد خدا پنج لیلة باشد، پنج هزار سال می‌شود. آخر لیله‌ی شما کی گفته لیلة چیست؟ لیله‌ی خداوند متعال است.^۳ حالا می‌گوید:

فقد ولد المهدي بسر من رأى فى ليلة نصف من شعبان فقد
توفى والده فى يوم الجمعة لثمانى ربيع الأوّل سنة ستين و
مائتين و من المؤرخين من نفى عقب أبيه الزكى
العسكرى.^۴

گفتند نیست. «و هذا إطلاق فى القول بما يوجب أن لا يعتدّ به.»
اصلاً حرفی است بی‌اساس. آن‌که اهل علم باشد، این حرف را نمی‌تواند

۱. به عنوان نمونه، نک: محمدبن علی بن بابویه القمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، صص ۱۵۱ و ۱۵۲: فروی عن الصادق - عليه السلام - أنه قال لبعض أصحابه: «كن لما لا ترجو أرجى منك لما ترجو. فإن موسى بن عمران خرج ليقبّس لأهله ناراً فرجع إليهم و هو رسول نبى فأصلح الله - تبارك و تعالى - أمر عبده و رسوله موسى فى ليلة و هكذا يفعل الله - تبارك و تعالى - بالقائم الثانى عشر من الأئمة يصلح له أمره فى ليلة كما أصلح أمر نبيه موسى و يخرج من الحيرة و الغيبة إلى نور الفرج و الظهور.»
۲. قرآن، سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۷.

۳. در نگاه این پژوهش، با توجه به روایتی که در پانوشت پیشین آمد و در آن، اصلاح یک‌شبه‌ی امر قائم آل محمد به اصلاح یک‌شبه‌ی امر موسی بن عمران مانند شده،

«لیل» را در همین معنای عادی‌اش، شب، باید گرفت.

۴. نک: پس از این، بخش «تساویر و اسناد»، سند شماره‌ی ۳۴.

بزند. «فالحسن العسكري بن علی الهادی عقبه مسلّم فی ابنه محمّد المهدی.» نکته روشن است؟ «و الثابت عند أهل العلم من متقدمین و متأخرین انقطاع خبره»، نمی دانیم بعد از پنج سال نمی دانیم چه شد؟ شیعه ها می گویند: «تا الآن زنده است.» ما نمی دانیم کجا رفت؟ «و عدم معرفة قبره و لا مکانه و لكن الشيعة الإمامية يقولون:» تا الآن زنده است. این مسئله ای است که به عهده ی [ماست،] علینا اثبات این دعوی که آن مسئله ی چهارم است. «و يقولون و هذا المعروف و المتواتر عندهم.» این مسئله برون مکتبی نیست. «أنه دخل سرداب فی سر من رأى و يقال لها الآن سامراء و كان ذلك سنة ست و ستین و مائتین و أقوالهم فيه كثيرة و هو الإمام الثانی عشر عندهم، و الله أعلم.»^۱ دیگر ما این رانه می توانیم اثبات کنیم، چون دلیل بر موت ایشان داریم یا نداریم؟ نداریم. بله؛ اگر می خواهیم بگوییم ایشان از دنیا رفته، بر اساس متعارف می توانیم بگوییم، چون انسان بیشتر از صد سال و هشتاد سال و نود سال نمی تواند. بر این اساس، می گوییم. اما قطعی بگوییم: و قد توفی، آن هم قبرش است، آن هم جسدش است، آن هم بدنش است، این را می توانیم بگوییم؟ بحث علمی این است. این یک مورد. آقایان رفقا این را مراجعه کنند! خیلی مفید است. این کتاب خیلی مفید است.

مورد دوم، ما ذکره صاحب البواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الأكابر که مال عبدالوهاب شعرانی حنفی (متوفای ۹۷۳) است. ایشان، این تعبیرشان است. این تقریباً خلاصه ی کتاب فتوحات مکیه ی ابن عربی است. تعبیر ایشان این است: «و عبارة الشيخ محیی الدین فی الباب

۱. نک: پس از این، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره ی ۳۴ و ۳۵.

السادس و الستین و ثلاث مائة من الفتوحات» که چاپ چهار جلدی، جلد سوم، صفحه‌ی ۳۲۷ و چاپ نه جلد، جلد ششم، صفحه‌ی ۵۱، حالا إن شاء الله، بعداً اشاره می‌کنم. عبارت شیخ چیست؟ ابن عربی؛ گوش کنید! آن‌هایی که خیلی لعنت می‌کنند،^۱ باید این را جواب بدهند: «و اعلموا أنه لا بد من خروج المهدي - عليه السلام» در آخر الزمان باید مهدی ظهور کند، «و لكن لا يخرج حتى تمتلأ الأرض جوراً و ظلماً فيملأها قسطاً و عدلاً». همین روایات واقعاً متفقٌ علیه بین مسلمین، «و لو لم يكن من الدنيا إلا يوم واحد طول الله - تعالى - ذلك اليوم حتى يلي ذلك الخليفة». اگر از دنیای یک روز هم نماند الّا یک روز، آن روز را باید خداوند چه کار کند؟ طولانی می‌کند که ایشان خلیفه بشود. امام بشود. یلی، ولی امر بشود. «و هو من عترة رسول الله» متفقٌ علیه. «من ولد فاطمة - رضی الله عنها». متفقٌ علیه. «جدّه الحسين بن علی». لا الحسن. این یک مورد اختلاف است. «جدّه الحسين بن علی». این را حل کرد پس. ملتفت باشید! «و والده»؛ این را متوجه بشوید! «والده الحسن العسكري». این هم پس حل شد. «ابن الإمام علی النقی بالنون، ابن محمد النقی بالتاء، ابن الإمام علی الرضا، ابن الإمام ...» تا می‌رسد «ابن الإمام علی بن أبی طالب». «یواطئ اسمه اسم رسول الله». دیگر، تتمه‌ی حدیث: «و اسم أبیه اسم أبی» دیگر نیامده. چون ایشان معتقد نیست. «بیایعه المسلمون بین الرکن و المقام. یشبهه رسول الله فی الخلق و ينزل عنه فی الخلق». چون پیغمبر، «إنك لعلی خلق عظیم».

۱. برای آگاهی از دیدگاه‌های مخالفان شیخ محیی‌الدین بن عربی، نک: داود الهامی، داوری‌های متضاد درباره‌ی محیی‌الدین بن عربی؛ و جعفر مرتضی‌العاملی، ابن عربی، سنئ متعصب.

این را کسی به درجه‌ی پیامبر در خُلُق نمی‌رسد، لذا، از نظر خَلْقی شبیه پیغمبر است، و لکن، از نظر خُلُقی، دونه مرتبه.^۱

خود شعرانی، این را ملتفت باشید! خود شعرانی حنفی است. خواندیم. ایشان تعبیرشان این است؛ می‌گوید: «و مولده ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين و هو باقٍ إلى أن يجتمع بعيسى بن مريم.» حالا متوجه بشوید! پس ایشان معتقد است [که] هم حی است، هم ابن الحسن العسکری است و هم حی است؛ «فیکون عمره إلى وقتنا هذا - و هو سنة ثمان و خمسين و تسعة مائة - سبع مائة سنة و تسع سنة.» پس عمر آقا چقدر است؟ ۷۰۶ سالش است. این را شعرانی: «هكذا أخبرني الشيخ حسن العراقي المدفون بفلان فلان إلى آخر.»^۲

حالا ببینید! جالب این است! این را متوجه بشوید! این خلاصه‌ی فتوحات است. درست شد؟ نقل هم از کی می‌کند؟ عبارة الشيخ. ببینید: «و عبارة.» دارد خلاصه می‌گوید یا عبارت شیخ را می‌گوید؟ عبارت شیخ را می‌گوید. حالا برویم عبارت شیخ را ببینیم چه دستی در آن رفته است؟ این هم فتوحات است. چاپ جدید است. از چاپ‌های خوب است. مال محمّد علی بیضون است. این عبارتش: «الباب السادس و الستون و ثلاث مائة»، در همان بابی که شعرانی بیان کردند. حالا چند بیت شعر دارد که اساساً ایشان معتقد است امام زمان واسطه‌ی فیض است. کی؟ ابن عربی. چون عبارتش این است؛ می‌گوید: «و الملك إن لم تستقم

۱. الشيخ عبد الوهاب الشعراني، اليواقيت و الجواهر في بيان عقائد الأكابر، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. پیشین، ج ۲، ص ۵۶۲.

أحواله * بوجود هذين فسوف يبور»، اصلاً ملک و ملکوت، همه چیز، از بین می‌رود اگر این امام نباشد. «هو السيد المهدي من آل أحمد * هو الصارم الهندي حين يبید * هو الشمس يجلو كل غم و ظلمة * هو الوايل الوسمى حين يچود.» حالا این‌جا، آن بحث‌ها را کنار ندارم. می‌گوید: «اعلم! أئدنا الله! إن الله خليفة يخرج و قد امتلأت الأرض جوراً و ظلماً فيملأها قسطاً و عدلاً و لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد طول الله ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة من عتره رسول الله.» تا این‌جا، همان عبارت شعرانی است. «من ولد فاطمة يواطئ اسمه اسم رسول الله، جده الحسين بن علي يبايع بين الركن و المقام يشبه رسول الله في خلقه.» کل این سلسله چه شد؟ حذف شد. آن‌جا «ابن الإمام الحسن العسكري بن الإمام» ابداً! همه‌اش، این آقا از این‌جا منتقل شده به آن‌جا. «يشبه رسول الله في خلقه بفتح الخاء و ينزل عنه في الخلق لأنه لا يكون» کذا و کذا الی آخره و السلام.^۱

بعض نسخ هم این را گفتند: «جده الحسين.» آن چاپ بولاق چهارجلدی مال ترکیه «جده الحسن بن علی» که بشود با آن روایات جور در بیاید.^۲ ایشان با تصحیح درستش کرده، چیست؟ جده الحسين. حالا این را متوجه بشوید! این‌هایی که هی لعنت می‌کنند ابن عربی را، این‌ها را باید جواب بدهند روز قیامت. ابن عربی جلوی‌شان را می‌گیرد، آن بحث دیگر است.^۳

۱. نک: الشیخ محیی‌الدین بن العربی، الفتوحات المکیة (منشورات محمّدعلی بیضون دار الکتب العلمیة)، ج ۶، صص ۵۰ تا ۵۲.

۲. الشیخ محیی‌الدین بن العربی، الفتوحات المکیة (طبع بولاق)، ج ۳، ص ۳۶۴.

۳. چنان‌که گذشت، برای آگاهی از دیدگاه‌های مخالفان شیخ محیی‌الدین بن عربی،

عبارتش این است: «فإن المهدي حجة الله على أهل زمانه». حالا این چیست، این درجه؟ می‌گوید: «و هي درجة الأنبياء». پس امام زمان را کجا می‌برد؟ درجة الأنبياء. فالمهدي، تا می‌گوید، عبارتتش این است: «يقف أثره و لا يخطأ». تابع پیغمبر است. «لا يخطأ» و هذه هي العصمة. پس امام زمان باید چه باشد؟ معصوم باشد. در چاپ من، جلد ششم، صفحه ۵۱ و ۵۷ و ۶۲ تا می‌رسد به این جا. می‌گوید: عمل به قیاس نمی‌کند. چرا؟ چون قیاس باطل است. پس چطور حکم می‌کند؟ می‌گوید: «فما يحكم المهدي إلا أن يلقى إليه الملك من عند الله». حکمش بر چه اساس است؟ بر اساس ملکی است که حکم را به او القاء می‌کند. «الذي بعث الله إليه ليسدده و ذلك هو الشرع الحقيقي المحمدي الذي لو كان محمداً - صلى الله عليه و آله - حياً - و رفعت إليه تلك النازلة لم يحكم فيها إلا بما يحكم فيه هذا الإمام». همان حکمی که پیامبر می‌کرده، مهدی منتظر هم همان حکم را می‌کرده است. «فَيُعَلِّمُهُ اللهُ أَنْ ذَلِكَ هُوَ الشَّرْعُ الْمَحْمُودِيُّ» تا آخره. «فَعَرَفْنَا أَنَّهُ مَتَّبِعٌ لَا مَتَّبِعٌ»، متبّع کیست؟ پیامبر است. «و أنه معصوم و لا معنى للمعصوم في الحكم إلا أنه لا يخطأ»^۱ ایشان همین طور.

این مبنای کیست؟ ابن عربی. حالا عبارات دیگری ابن عربی دارد ایشان. حالا آقایی که واقعاً بی‌سوادند، فقط آن عبارات دیگرش را؛ این عبارت هم هست. شما باید این‌ها را چه کار کنید؟ جمع کنید! نه این که

کناک: داود الهامی، دوری‌های متضاد درباره‌ی محیی‌الدین بن عربی؛ و جعفر مرتضی‌العاملی، ابن عربی، سنئ متعصب.

۱. نک: الشیخ محیی‌الدین بن العربی، الفتوحات المکیة (منشورات محمدعلی بیضون دار الکتب العلمیة)، ج ۶، صص ۵۷ و ۶۲.

چون از ابن عربی بدت می‌آید، آن عبارت، در کتابش آن را گفته، این راهم گفته. چرا این‌ها را نمی‌خوانی؟ من می‌گویم: چرا نمی‌خوانی؟ یا مریضی، مغرضی یا جاهلید. شما چه می‌دانید فتوحات با فاء نوشته شده یا با قاف! چه می‌دانید؟ آدم‌های بی‌سواد را که باید دخالت نداد در این کارها. شما بروید یک دوره فتوحات بخوانید! یک دوره فصوص بخوانید! بروید عباراتش چیست؟، آن وقت حکم کنید! واقعاً به همه می‌گویم. برای من فرق نمی‌کند. عمامه بزرگ باشد یا کوچک باشد، سفید باشد یا سیاه. شما اگر بحث علمی می‌خواهید، اما اگر بحث هو کردن می‌خواهید، بله، هر چه می‌خواهید، هر چه از دل تنگ‌تان می‌خواهید، در بیاورید بگوید! حالا دیگر این هم دلیل تقوای‌تان است یا بی‌تقوایی‌تان، آن بحث دیگری است. حالا ما بیابیم خیلی این را طولانی نکنم.

بنده یک روایت می‌خواهم بایستم بخوانم برای شما که آیا ما دلیلی در روایات خودمان و بر مبانی، یعنی روایت، روایت چیست؟ آحاد است. بر مبانی اهل تسنن قطعی‌الصدور است. پس نگوید کسی به من که شما روایات آحاد را چطور می‌خواهید استدلال کنید برای اثبات یک مسئله‌ای که از مسائل اعتقادی است! با این‌که مبانی خودتان قبول دارید خبر آحاد در اعتقادات، حالا آن را کار ندارم. می‌خواهم بگویم با این‌که خبر آحاد است، ولیکنه چیست؟ مفید قطع به صدور است. نه متواتر، چون تواتر تعریف دیگری دارد. مفید قطع به صدور است. شما قبل از این‌که ما وارد بحث بشویم، بعضی مبانی شیخ‌الشیوخ اهل تسنن را ما بخوانیم، ابن تیمیه. این‌که واقعاً شیخ‌الشیوخ‌تان است. از نظر علمی من بعید می‌دانم کسی از اهل تسنن از نظر علمی بتواند بگوید ما ابن تیمیه را از نظر علمی قبول نداریم. ابداً کسی نیست. خصوصاً بعد از ابن تیمیه. قبل از

ابن تیمیه کسانی هستند از اهل تسنن می‌گویند ابن تیمیه این است، ولکن، عموم اهل تسنن و بالخصوص و هابیت و بالخصوص سلفیه، امام الأئمة پهلوی شان کیست؟ ابن تیمیه است. بیایید شما در مجموع فتاوی او ببینید مبنای شان چیست؟ مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه، در جلد ۱۸، آقایان، اگر کسی می‌خواهد این مجموع الفتاوی را بگیرد، این نسخه را بگیرد؛ نسخه‌ی اصلی که چاپ شده، این است نه نسخه‌های دیگر. لذا، نسخه‌های دیگر هم چاپ شده، در حواشی‌اش این نسخه را یعنی فرض کنید الان چاپ‌های جدید، در حاشیه‌اش نوشته: جلد ۱۸، صفحه ۷۰، در حاشیه‌اش. می‌خواهد بگوید این نسخه است، می‌خواهد تطبیق کنید، بر اساس این نسخه تطبیق کنید!

«طُبِعَ بِأَمْرِ خَادِمِ الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ، مَلِكِ فَهْدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ آلِ سَعُودٍ.» چاپش هم رفقای که رفتند، این‌ها چاپش بر اساس همان نسخه‌ی قرآن است. اگر دیدید قرآن چاپ می‌کنند، این همان جلد، جلد قرآنی زدند که از نظر روانی اثر چه داشته باشد؟ وقتی نگاهش کنید، ذهنش چه تلقی کند؟ قرآن. واقعاً هم قرآن‌شان است این مجموع الفتاوی. این نکته را هم این‌جا بگویم. وقت می‌گذرد. این آقا سئل سئل خیلی‌ها پیش سئل نیست. ایشان وقتی در زندان بوده، هی برای خودش جعل سؤال می‌کرده. وضع سؤال می‌کرده و جواب می‌داده. چون ایشان هفت بار زندانی شده. خیلی از عمرش را زندانی بوده. زندانی مرد. در زندان مرد. خیلی بعد از او به او تبرکش کردند. آب غسلش را خوردند. وقتی به اهل بیت می‌رسد، آب غسلش را کسی تبرک کند، شرک می‌شود. شما بروید در تاریخ ابن تیمیه بخوانید چه تبرک‌هایی شده! بنده الان وقت نیست این‌ها را برای شما بیاورم. خود ایشان می‌گوید: «من شکی

ندارم که هر که مرابکشد، می‌رود جهنم.» خودش را چه می‌داند؟ مقیاس الحق و الباطل؛ حالا.

ایشان تعبیرشان این است. می‌گوید: «فالخبر الذی رواه الواحد و الاثنان من الصحابة»، پس خبر آحاد است یا آحاد نیست؟ آحاد است. نه مستفیض، نه متواتر؛ آحاد است. می‌گوید: «إذا تلقته الأمة بالقبول و التصديق، أفاد العلم عند جماهير العلماء.»^۱ پس اگر روایت آحادی بود، ولکنه، علماء آن روایت را قبول کردند، این مفید چه می‌شود؟ مفید علم می‌شود.

خوب؛ مبنای سندی که مثل آقای خویی اتباع می‌کند، قبول دارند یا قبول ندارند؟ عمل اصحاب را قبول دارند یا ندارند؟ می‌گویند: قبول نداریم. آن است که گفتم آن روش به جایی نمی‌رساند. این روش، روش درستی هم هست. «و من الناس و العلم هنا حصل بإجماع العلماء علی صحته»، یعنی: عمل چه؟ العمل چه کار می‌کند؟ خبر واحد را به کجا می‌رساند؟ به قطع می‌رساند. «فإن الإجماع لا یكون علی خطأ» و لهذا، بینید دلیل‌شان، حالا متوجه می‌شوید. «کان أكثر متون الصحیحین قطعی الصدور.»^۲ با این که اخبار آحاد است. همان مبنایی که اخباریون ما دارند. همان مبنا. حالا اخباریون از آن جا گرفتند یا آن‌ها از اخباریون گرفتند، آن بحث دیگری است. من نمی‌خواهم بحث کنم. می‌خواهم همان مبناست. کافی یا کتب اربعه برای جمله‌ای از اعلام اخباری

۱. أحمدین تیمیة الحرانی، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۷۰: «فالخبر الواحد الذی رواه الواحد من الصحابة و الاثنان، إذا تلقته الأمة بالقبول و التصديق أفاد العلم عند جماهير العلماء.»

۲. پیشین، ج ۱۸، ص ۷۰.

چیست؟ نه متواتر است، اشتباه نکنید! نه صحیح است، قطعی الصدور است. بعضی ها گمان می کنند این ها می گویند صحیح است؛ نه آقا! می گویند قطعی الصدور؛ غیر از صحیح است. چون می تواند خبر آحاد باشد، صحیح هم باشد، لذا، هر چه معارض کتب اربعه می شود، یلقى علی الجدار. متوجهید آقایان؟ این افراطیون از اخباریون.

علامه‌ی مجلسی می گوید: «همه‌اش ما اطمینان به صدور داریم.» متوجه بشوید! نه قطعی الصدور. پس آقا! شما چرا مرآت العقول، صحیح و حسن و ضعیف و این ها درست کردید؟ گفت: «این ها برای مقایسه‌ی داخلی این هاست، و الا، همه‌اش درست است. ما اگر دیدیم این روایات با هم متعارض شدند، آن که سندش اقوی است مقدم می داریم بر آن که سندش ضعیف است، نه این که ما قائلیم در کتب اربعه روایت ضعیف داریم.» این را هم خیلی ها از مبنای شیخ مجلسی نمی دانند. می گویند: آقا! ایشان مرآت العقول. آقا! بروید مقدمه‌ی جلد اول ۲۲ بخوانید، ببینید ایشان چه می گوید. می گوید: «من همه را قبول دارم، و لکن، در مقام تعارض یقدهم بعضه علی بعض.»^۱

«و لهذا کان اکثر متون الصحیحین مما یعلم صحته و عند علماء الطوائف»،^۲ با این که اخبار آحاد هست یا نیست؟ اخبار آحاد است. پس، از این جا، شما در مقابل احتجاج، دیگران نگویند این خبر آحاد است. غلط کردید شما خبر آحاد را چه؟ نه حجت می دانید؛ شما اگر اجماع

۱. محمدباقر المجلسی، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱، ص ۲۲.
 ۲. أحمدین تیمیة الحرنانی، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۷۰: «فإن الإجماع لا یکون علی خطأ و لهذا کان اکثر متون الصحیحین مما یعلم صحته عند علماء الطوائف: من الحنفیة و المالکیة و الشافعیة و الحنبلیة و الأشعریة ...»

شد، تلقته مکتب بالقبول، چه می‌شود؟ ما هم روایت ولادت آقا را تلقته الأمة چی؟ شیعه‌ها تلقته بالقبول، پس نگوئید خبر آحاد است! این دیگر ﴿و جادلهم بالتی هی أحسن﴾^۱ است. این مبناست. این مورد اول.

مورد دوم شیخ ابن تیمیه، در همین جلد ۱۸، این، جلد ۱۸، [صفحه‌ی ۷۰] بود؛ این، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۲۶ است. متوجه بشوید به این مبنای الحق و الإنصاف مبنای درستی هم هست! حالا خدمت‌تان عرض کردم از آن‌جا آمد این‌جا یا طور دیگر نمی‌دانم، و لکنه، این مبناست. می‌گوید: در ضعیف، ما دو نوع ضعیف داریم. «و أما قسمة الحديث إلى صحيح و حسن و ضعیف، فهذا أول من عرف أنه قسمة هذه القسمة أبو عیسی الترمذی»، پس قبل از علامه‌ی حلی بوده و فلان. ترمذی این کار را کرده. پس این تقسیم چهارگانه از کجا آمده؟ از آن طرف آمده به این سمت و آن‌جاست که متوجه می‌شوید که چرا اخباریون حمله می‌کردند به علامه‌ی حلی که ایشان چیست؟ سنی است. بله؛ حرف‌هایی که الآن بی‌سوادها می‌زنند. چون این اصل مبنا از کجا آمده؟ از ترمذی آمده. حالا واقعاً علامه از آن‌جا گرفته یا نه؟ آن هم بحث دیگر است.

تا ایشان این‌جا می‌رسد، می‌گوید: «ضعیفُ فلان و ضعیفُ فلان». این عبارتی که الآن وقت نیست بخوانم، تعبیرشان این است. می‌گویند: «اگر شما یک حدیث ضعیف را پیدا کردید، و لکن، آن حدیث ضعیف از نظر سند، فإن تعدد الطرق، اگر طریق‌هایش چه شد؟ متعدد شد، ده تا

۱. قرآن، سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵: «ادع إلى سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبیله و هو أعلم بالمهتدین.»

طریق بود، بیست تا طریق، سی تا طریق، فإن تعدد الطرق و کثرتها یقوی بعضها بعضاً حتی قد یحصل العلم بها.^۱ با این که اگر کل مفردة، روایت روایت بگیری چیست؟ ضعیف است. همان روش آقای خویی متأسفانه این است. می گوید: «من کار ندارم سی تا روایت در سی سند ضعیف. هر روایتی در خودش ضعیف است، و ضم الضعیف إلى الضعیف»، این چه کار می کند؟ اثر می گذارد یا نمی گذارد؟ تعبیر خود ایشان است: «کضم الحجر إلى جنب الإنسان»، هیچ اثری نمی گذارد. این مبناست. حق هم دارد. مجتهد بوده. واقعاً از بزرگان علمای ما هستند. نظرش بوده، و لکنه، بنده مخالف سرسخت این مبنا هستم. چرا؟ چون می دانم چه نتیجه ای دارد ...

... این برای آن هایی که اهل احتجاج هستند، می خواهند بحث کنند، خیلی مفید است. خیلی مفید است. من جاهایی دیدم گیر می کنند. وقتی می گوید: «روایت شما در کتاب های شما آمده، روایت ضعیف آمده، مجلسی گفته ضعیف است»، آقامی ماند، نمی تواند جواب بدهد، با این که جوابش کجاست؟ پهلوی شیخ مشایخ سلفیه، ابن تیمیه، است! می گوید: «یقوی بعضها بعضاً حتی یحصل العلم بها و لو کان الناقلون فجاراً فساقاً.»

اگر شما این را حتی در مبانی اهل بیت، در مبانی علمای اهل بیت، پیدا نمی کنید. «فإذا کان علماء عدول و لکن کثر فی حدیثهم الغلط»، شما می گوید چه؟ چون اشتباه زیاد می کند، در علم رجال چه می نویسید؟ در علم جرح و تعدیل می گوید: ضعیف. این ضعف مانع قبول نیست. این

۱. أحمد بن تیمیة الحرانی، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۲۶.

یک مورد. این را حفظ کنید! خیلی مهم است.

مورد سوم، در جلد سیزدهم فتاواست. در جلد سیزدهم فتاوا، خیلی بحث مفصلش آن جاست. رفقا آن جا مراجعه کنند! از صفحه‌ی ۳۴۴ این بحث شروع می‌شود تا صفحه‌ی ۳۵۴. من الآن بعضی نقاط را می‌خوانم. متوجه بشوید! مبانی کیست؟ ابن تیمیه. «و المراسیل»؛ چه روایتی؟ مرسل. «و المراسیل»؛ آخر من دیدم که متأسفانه آقایان ما در این کانال‌ها استدلال می‌کنند، آن طرف می‌گوید: «روایت مرسل است»، ایشان می‌ماند؛ باید چه جواب بدهد؟ مبنای تان، الابدوید: اشتبه ابن تیمیه! کسی جرئت می‌کند یا نمی‌کند از ایشان؟ کسی جرئت نمی‌کند. شما بگوئید این مبنای شیخ تان است. این مبنای علامه [محمد ناصرالدین] البانی تان است. همه مبانی خودتان این است. شما دست بردارید! ما در مقام احتجاج هستیم. حالا ما مرسل را قبول داریم یا نداریم؟ به شما چه؟ چه ربطی به ما دارد؟ شما چه کار دارید به ما؟ «و المراسیل إذا تعددت طرقها و خلت عن المواظمة قصداً»، یعنی: اگر ثابت نشد که این‌ها جمع شدند یک جا و تواطئ نیست، بین خودشان نشستند روایت درست کنند، «أو الاتفاق بغير قصد کانت صحیحة قطعاً». مراسیل صحیح است. «فإن النقل»، تا آخر، تا می‌آید صفحه‌ی ۳۴۷، تا صفحه‌ی ۳۴۹ می‌گوید: «و هذا الأصل ینبغی أن یعرف»، این اصل را کجا نافع است؟ متوجه بشوید که متأسفانه، متأسفانه، متأسفانه، بعضی‌ها گمان می‌کنند علم الاحتجاج یک کامپیوتری است یا یک دستگاهی است که این طوری کند یک روایت درآورد. علم الاحتجاج یک علم عمیقی است. مبانی طرف را باید بدانی! خیلی از جاها ما وقتی روایت را از کتب تفسیر آقایان نقل می‌کنیم یا کتب تاریخ و مغازی نقل می‌کنیم، آن‌ها چه جواب می‌دهند؟

می‌گویند: سند ندارد، مرسل است، ضعیف است، اصلاً سندی ندارد، موضوع است. ببینید ایشان چه می‌گویند؟! شیخ‌المشایخ سلفیه! [می‌گویند:] «و هذا الأصل ينبغي أن يعرف فإنه أصل نافع في الجزم»، حصول جزم نه ظن. قطع! یقین! «بکثیر من المنقولات في الحديث و التفسير و المغازی». ^۱ چرا، شما الآن از کتب تفسیر نقل کنید، می‌گویند: ارزش ندارد. ارزش ندارد. از کتب مغازی و تاریخ نقل می‌کنید، می‌گویند: ارزش ندارد. نه، نه، نه، ارزش دارد! بر مبانی خودتان. حالا مبانی ما را بگذارید کنار! ما از چه روشی استفاده می‌کنیم؟ امکان دارد بنده این مبانی را قبول نداشته باشم. می‌خواهم بگویم شما در مقام احتجاج است. چرا این را می‌گویم؟ چون فردا می‌خواهم روایت بخوانم بر ولادت ^۲ امام زمان، بگوید خبر آحاد است؛ می‌گویم: صدایت در نیاید! شما خبر آحادتان این است!

تامی‌آید در صفحه‌ی ۳۵۱، می‌گوید: «و لهذا كان جمهور أهل العلم من جميع الطوائف على أن خبر الواحد إذا تلقته الأمة بالقبول تصديقاً له أو عملاً به عمل الأصحاب»، همان مبانی که دارد. عمل اصحاب چه کار می‌کند؟ یقوی ضعه، فإنه یوجب العلم، نه ظن. «یوجب العلم و هذا هو الذي ذكره المصنفون في أصول الفقه». آقا نظر خودش را می‌گوید؟ نه! «من أصحاب أبي حنيفة و مالك و الشافعي و أحمد» تا آخر. تا صفحه‌ی ۳۵۲ تعبیرشان این است: «و المقصود هنا أن تعدد الطرق مع عدم التشاعر أو الاتفاق في العادة یوجب العلم بمضمون المنقول و في مثل هذا ينتفع». این‌ها را حفظ کنید رفقا و منتقل کنید به دیگران که

۱. پیشین، ج ۱۳، صص ۳۴۷ تا ۳۴۹.

۲. اصل: ولایت.

بحث‌های علمی می‌خواهند احتجاجی کنند، «و فی مثل هذا ینتفع بروایة المجهول و السیئ الحفظ و بالحديث المرسل و نحو ذلك و لهذا كان أهل العلم یکتبون مثل هذه الأحادیث.»^۱ الآن می‌فهمید چرا مسند احمد می‌نویسد، ارنؤوط می‌نویسد: مجهول. غلط کردید شما! مبنای امام احمد این نبوده. مبنای احمد بن حنبل این بوده که حتی إذا كان ضعيفاً، حتی إذا كان مرسلأً، حتی إذا كان چه؟ فإن بعضه یقوی بعضاً.

بله، شما بگویید: من مبنایم این است. البانی بگوید: مبنایم این است. حق دارد. لکن نگویید: احمد قبول ندارد. نه؛ احمد قبول دارد! شعيب ارنؤوط حقیقتش است هر غلطی بکند در علم رجال. ما کاری به او نداریم. ما الآن حرف مان با شعيب ارنؤوط و البانی و أحمد الزین و أحمد محمد شاکر است یا با امام احمد بن حنبل که مذهب تان بر اساس آن است؟ می‌گوید: «و لهذا كان أهل العلم یکتبون من هذه الأحادیث و یقولون»، این را اهل علم می‌گفتند: «إنه یصلح للشواهد و الاعتبار»، این‌ها شاهد، قرائن هستند. نظریه‌ی جمع قرائن که آن هم مبنایی که بنده قبول دارم که اساساً ما باید هی جمع قرائن کنیم! لذا، امکان دارد ما جمع قرائن کنیم روایت معتبر را هم به زمین بزنیم و جمع قرائن کنیم و روایت ضعیف را هم صحیح اعلایی کنیم. قال أحمد: «أکتب حدیث الرجل لأعتبره و مثل هذا بعبدالله بن لهیعة قاضی مصر فإنه كان من أكثر الناس» إلى آخره. این مبنای که شد؟ مبنای شیخ مشایخ سلفیه و وهابیه، ابن تیمیه.

حالا بیایید شیخ مشایخ این بزرگان‌شان که معاصر است که به تعبیرات مختلفی از او ذکر می‌کنند: علامه‌ی البانی. در کتابی دارد، خیلی

۱. أحمد بن تیمیة الحرانی، مجموع الفتاوی، ج ۱۳، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

کتاب مفیدی هم هست. *النصيحة*، بقلم محمّد ناصرالدين الألباني (دار ابن عفان، سنه ۱۴۲۱)، آن جا، در صفحه ۲۲۱، این عبارتش است: «إنه لا تلازم عند أهل الحق و العلم»، هیچ ملازمه‌ای نیست «بین کون حدیث ما ضعیف الإسناد» و بین آن که آن حدیث رد بشود. هیچ ملازمه‌ای نیست. کی گفته اگر حدیث ضعیف شد، باید چه کار کنیم؟ رد کنیم؟ این را از کجا آوردید شما؟ «إنه لا تلازم بین کون حدیث ما ضعیف الإسناد و بین أن لا یکون له»، برای آن حدیث، «أو لبعضه أسانید أخرى تقویّه»، سندهای دیگر هست، درست است، إذا نظر إليه فی نفسه ضعیف است، و لکن إذا ضم إليه سند دوم و سوم و چهارم، چه کارش می‌کند؟ تقویت می‌کند. «فالباحث الناصح حقاً»، آن که اهل علم است و اهل نصیحت است، «لا یقف عند هذا الإسناد»، نمی‌گوید: ضعیف است، بگذارید کنار! این مال بی سوادهاست! «بل إنه يتوسّع فی بحثه»، بحث را توسعه می‌دهد «و یوسّع أفق نظره لعله یجد ما یقویّه»، نه این که فقط ضعیف شد بگذارید کنار! «و هذا مما لا یفعله الهدّام». این هدّام همان شخصی است که ایشان با او دعوا داشته، چون در زمان خودش با خیلی کسان دعوی زیادی داشته است. این هدّام آن ابن عبدالمنان است که به او تعبیر می‌کند: الهدّام. می‌گوید ایشان بی سواد بوده، روایت ضعیف راز و رد می‌کرده، «و لقد تقدّمت له أمثلة كثيرة و منها هذا الحدیث فقد کنت ذکرته له بعض الشواهد فی الصحیحة»، یعنی روایت صحیحیه علامه‌ی البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، می‌گوید روایت ضعیف السند بوده، و لکن، من شواهدی ذکر کردم که تقویت می‌کند. «بل إنه» إلى آخره. این هم عبارت ایشان.

حالا اگر این تمام شد، ما می‌خواهیم این را امروز تطبیق کنیم بر یک

روایت که دال بر چیست؟ بر تولد آقا امام زمان. کار نداریم آن‌ها چه گفتند؟ نسابه‌شان چه گفتند؟ علمای نسب‌شان چه گفتند؟ مادر کتاب‌های خودمان این‌طور روایتی داریم که یورث القطع یا نداریم ما؟ بر مبانی آقایان اهل سنت؟ مبانی آقایان اهل سنت بینیم چنین روایتی داریم یا نداریم؟

این روایت، ما برای تولد چند راه داریم. یک راهش این است که خانمی برود بیمارستان، آن‌جا بچه‌اش متولد بشود، آن‌جا هم برایش گواهی بنویسند، دو نفر هم شهادت بدهند که فلان کس متولد شده است، آن‌هم بیاورند کجا برایش شناسنامه بگیرند. این یک راه ولادت است. طبیعی هم هست. یک راه دیگر، این راه اول را بگویم. این راه درباره‌ی آقا امام زمان ممکن بوده یا نبوده؟ نبوده؛ چرا؟ چون شرایط این بوده که اگر متولد بشود، بگیرند او را بکشند، لذا در روایات، «التسمیة باسمه» منع شده که اصلاً ثابت نشود که امام حسن عسکری برایش کسی متولد شده باشد. این روایات منع مال آن زمان است. متأسفانه که بعضی‌ها نمی‌فهمند چرا اصلاً منع شده؟! دیدم بعضی بزرگان نمی‌فهمیم چرا منع شده باشد؟! آن زمان، این‌ها اگر می‌دانستند آقا متولد شده است، مثل قضیه‌ی موسی که چه کار شده؟ مجبور شدند چه کار کنند؟ بعد که متولد شد؟ بیندازند دریا! چرا؟ چون می‌کشند. همین مسئله است. حالا کار نداریم. پس این اولاً از نظر سیاسی شرایط قابل اجرا بوده یا نبوده؟ این یک. دوماً، کی اجازه، کدام امام از ائمه‌ی ما اجازه می‌داد خانمش می‌خواهد متولد کند امام بعدی را، بیاورد چهل نفر بنشانند: بیایید شهادت بدهید که این آقا متولد شده! مگر شما برای خانم‌تان این کار را می‌کنید؟ پس این راه بسته است.

می‌رویم راه دوم: راه دوم چیست؟ من شما را جلوی خودم می‌بینم. این بچه پنج ساله است. من احتیاج دارم اثبات کنم متولد شده است؟ زنده است، دارد می‌دود، بگوید: دلیل بر ولادتش؟ دلیل وجودش است. دارم او را می‌بینم. حالا، بنده می‌دانم شما کدام‌تان یا شما می‌دانید بنده چطور، کجا متولد شدم؟ می‌گویند: آقای حیدری متولد شده یا نشده؟ می‌گویند: جزماً متولد شده. می‌گویند: به چه دلیل؟ می‌گویند: جلوی من است دارد صحبت می‌کند.

عموم روایات اثبات وجود آقا امام زمان از راه دوم است نه راه اول. آن آقایان دست گذاشتند روی چه؟ اهل تسنن؟ راه اول. می‌گویند: بیاورید! امکان ندارد. با این‌که روایاتی نقل شده، آن مهم نیست درست باشد یا نباشد. ما الآن اگر بخواهیم روایت نقل کنیم، مربوط به راه دوم است. لذا، ثقة الاسلام کلینی در کافی، در کتاب الحجّة، باب فی تسمیة من رآه، آن‌هایی که آقا امام زمان را دیدند؛ کاری نداریم دیگر. وقتی دیده باشند، پس متولد شده یا نشده؟ متولد شده. خیر دلیل علی‌الامکان وقوعه. این‌ها واقع شده. این‌ها جلوی من است. دارم می‌بینم.

این روایت، شماره‌ی روایت در چاپ دارالحدیث، ۸۶۹. محمدبن عبدالله و محمدبن یحیی جمیعاً عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: «اجتمعت». ^۱ قبل از این‌که وارد مضمون روایت بشوم، می‌خواهم سند را بررسی کنیم. سند، «اتفقت»، از نوادر است. خیلی کم است. «اتفقت کلمة جمیع القائلین بعلم الجرح و التعديل»، این روایت از روایات صحیح اعلائی است. هیچ‌کس اختلاف پیدا نکرده است. همانی که ابن تیمیّه

۱. محمدبن یعقوب کلینی، کافی (دار الکتب الإسلامیة)، ج ۱، صص ۳۲۹ و ۳۳۰ (دار الحدیث: ج ۲، صص ۱۲۵ تا ۱۲۷).

گفت: «تَلَقَّتْهُ الْأُمَّةُ». این طور نیست که این‌ها گفتند: صحیح است، بعضی‌ها گفتند، شما دیدید خیلی جاها، علامه‌ی مجلسی در *مرآت العقول* یا شیخ حسن در *منتقى الجمان* روایت را تصحیح کرده، بعضی‌ها آمدند چه کار کردند؟ تضعیف کردند، یا برعکس، آن تضعیف کرده، آمدند تصحیح کردند. درست است یا نه؟ این روایت از آن روایاتی است که هیچ‌کس تضعیف نکرده است. من برای شما فقط دو سه نفر را ذکر می‌کنم. از بزرگان هستند. از نظر تحقیق. یکی شان علامه‌ی بهبودی است. می‌دانید ایشان چقدر سخت‌گیر است در مسئله‌ی سند. خیلی سخت‌گیر است. الحق و الإنصاف خیلی سخت‌گیر است. ایشان در *صحیح الکافی*، جلد اولش، صفحه‌ی ۳۸، در این باب ۱۱۵، روایت کلینی [را] نقل کرده. ایشان می‌گوید: «فقط این روایت معتبر است.»^۱ برای ما کافی است، و لکنه، ۱۴ روایت را هم اگر سندش هم ضعیف باشد، چه می‌شود؟ همه‌ی این‌ها را تقویت می‌کند این روایت صحیحه را. از خبر آحاد درش می‌آورد، چه کارش می‌کند؟ قطعی‌السندش می‌کند. حالا متوجه شدید؟ لذا گفتم: یک روایت هم برای بنده بس است.

ایشان در این باب، ۱۵ روایت در این باب است، می‌گوید: فقط در این باب ۱۵ روایت آمده، فقط این روایت اول صحیح است. این را به شما بگویم. علامه‌ی مجلسی هم در این باب ببینید، اگر کسی این مقطع را از من بگیرد، علامه‌ی مجلسی هم در این باب، از ۱۵ روایت، ۱۳ روایتش را می‌گوید ضعیف و مجهول است. دو روایت را چه کار می‌کند؟ حالا کسی می‌آید، امکان دارد اگر دست‌شان بیفتد، می‌گویند: آقا! بفرمایید!

۱. محمدباقر البهبودی، *صحیح الکافی*، ج ۱، صص ۳۸ و ۳۹.

آقای حیدری خودش می‌گوید ۱۳ روایتش ضعیف است! خوب، آن بیست دقیقه که بنده صحبت کردم «بقوای بعضه بعضاً»، ای باسوادها! ای بادین‌ها! خوب بروید گوش کنید! من مبنا دارم ذکر می‌کنم: ایشان تصحیح کرده این را صفحه‌ی ۳۸، این یک؛

دو: خود علامه‌ی مجلسی در *مرآت العقول*، جلد چهارم، صفحه‌ی ۵،^۱ می‌گوید: صحیح. این هم مورد دوم؛

مورد سوم: این‌ها که محققین معاصرند، ایشان هم چند بار گفتم، علامه آصف محسنی در کتبش، در رجالش، عموماً مبانی‌اش مبانی آقای خوبی است. خود ایشان هم تصریح کرده در یک مصاحبه‌ای که با ایشان شده، گفتند: «شما بر چه اساسی مبانی خاص خودت را داری؟» گفته: «نه عموماً، امکان دارد جاهایی اختلاف داشته باشم، و لکن، عموماً مبانی‌ام مبانی آقای خوبی است.» ایشان در *معجم الأحادیث المعتبرة*، جلد دوم، صفحه‌ی ۳۱۳، می‌گوید: «فی الکافی»، همین روایت را نقل می‌کند.^۲ این هم سوم.

چهارم که مهم‌ترین به نظرم از سه نفری که ذکر کردم، این چهارمی است. یک مقدمه‌ای ذکر کنم برای چهارمی و آن شهید صدر، خدا رحمت کند! استادمان، سیّد محمدباقر صدر، است. ایشان از نظر سندی خیلی دقت می‌کرد. یعنی همان مبنای کی؟ آقای خوبی. خیلی هم دقت می‌کرد. خیلی. یعنی اگر نگوییم بیشتر از آقای خوبی، کمتر از ایشان نبود، با یک فرق. ایشان معتقد بودند عمل اصحاب جابر ضعیف نیست، و لکن، اعراض‌شان موجب وهن است که آقای خوبی هر دو را قبول ندارد، نه

۱. محمدباقر المجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۵.

۲. محمدآصف المحسنی، *معجم الأحادیث المعتبرة*، ج ۲، ص ۳۱۳ تا ۳۱۵.

عمل اصحاب را جابر می‌داند، نه اعراض را کاسر و موهن می‌داند. آقای صدر می‌گوید: «نه؛ عمل اصحاب جابر نیست، و لکنه، اعراض موهن است.» حالا آن را کار نداریم.

در باره‌ی این روایت چه فرموده؟ همه‌ی این آقایان فقط تعبیرشان چه بوده؟ صحیح، صحیح، صحیح. تعبیر ایشان خیلی بالاتر است. با این که باید خیلی دقت بیشتری می‌کرده، می‌گوید سند این روایت، خود این روایت کار نداریم به شواهد سندهای دیگر. این را متوجه بشوید! سند این روایت را آدم نگاه می‌کند، خود این سند یورث القطع بالصدور. نه خبر آحاد. ظن نیست. عبارت‌شان در دوره‌ی اوّل اصول‌شان که به قلم آقای سید کاظم حائری است، ایشان می‌گوید: «فسند هذه الرواية»، کدام روایت؟ همین روایت، همین روایت محل بحث ما. الجزء الثاني من القسم الثاني، صفحه‌ی ۵۰۵، این چاپ قدیمی است که من دارم. در باب خبر الواحد الثقة. می‌فرماید: «فسند هذه الرواية إن لم يكن قطعياً فلا أقل من كونه اطمئنانی الصدور.» اگر ادعای قطع نکنم، ادعای چه می‌کنم؟ اطمینان به صدور. نه ظن. چون خبر آحاد لا یفید إلا الظن. ایشان می‌گوید: «نه.» این در دوره‌ی اوّلش است. قد یقول قائل: امکان دارد نظرشان عوض شده باشد در دوره‌ی دوم‌شان. این هم در دوره‌ی دوم‌شان که به قلم آقای سید محمود شاهرودی است. ایشان همان سید محمود شاهرودی، همان رئیس قوه‌ی قضائیه. ایشان آن‌جا، در همین جلد چهارم‌شان، صفحه‌ی ۳۶۹، می‌گوید: «و لكن فی خصوص المقام هناك بعض القرائن کیفیة»؛ یک، شواهدی در سند هست که واقعاً از نظر کیفی سطح سند را می‌برد بالا. «التي قد توجب حصول الاطمئنان بصدور بعض هذه الروایات و المیزان هو الاطمئنان لا صدق عنوان

التواتر.» ما امکان [دارد] یک چیزی متواتر باشد، ولی اطمینان برای ما حاصل نکند. ایشان مبنای شان این است. کی گفته هر متواتری را ما باید قبول کنیم؟ ما باید چه حاصل کنیم؟ یقین حاصل بکنیم. اطمینان حاصل بکنیم. آن وقت، ایشان می‌گوید: «و فی ما یلی نستعرض الروایات. روی الكلینی عن محمد بن عبدالله الحمیری و محمد بن یحیی العطار جمیعاً عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت أنا و الشیخ أبو عمرو.» ابو عمرو و کیست؟ عثمان بن سعید، همان سفیر اوّل است. حالا چه خصوصیت‌هایی در سفیر اوّل هست؟ این را رفقاً اگر می‌خواهند مطالعه کنند، همین تاریخ الغیبة الصغری، شهید محمد صدر، شاگرد همان سیّد باقر صدر. شهید سیّد محمد صدر نه سیّد محمد صادق. خیلی‌ها اشتباه می‌کنند می‌گویند: سیّد محمد صادق صدر. این، پدرشان محمد صادق است. خودش، اسمش، ایشان سیّد محمد محمد صادق صدر است. ایشان در کتاب تاریخ الغیبة الصغری، این چاپ جدیدشان، در صفحه ۳۳۲ می‌گوید: «السفیر الأوّل هو الشیخ الموثوق عثمان بن سعید» که بیان می‌کند که ایشان اساساً سطح و ثاقت شان چه بوده؟ پس او شهادت می‌دهد که آقا امام زمان را دیده، کیست؟ عثمان بن سعید است که این در اعلا درجات و ثاقت و اطمینان هستند. حالا روایت چیست؟ برمی‌گردیم به اصول کافی که إن شاء الله، ختمش باشد. بحثش، إن شاء الله، آن عناوین دیگر مسئله که اساساً چطور ثابت کنیم آن سه مسئله‌ی دیگر، حیّ إمامٌ إلی یومنا هذا، یک وقت دیگر.

می‌گوید عبدالله بن جعفر الحمیری، قال: «اجتمعت أنا و الشیخ أبو عمرو» همان عثمان بن سعید، «عند أحمد بن اسحاق.» ابن اسحاق هم

یکی از ثقه‌های اعلیای است. «فغمزنی أحمد بن إسحاق.»^۱ کی می‌گوید؟ عبدالله بن جعفر می‌گوید: به من احمد بن اسحاق با دستش گفت: می‌توانید عثمان بن سعید را سؤال کن آیا آقا را دیده یا ندیده؟ «فغمزنی أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف.» خلف کی؟ امام حسن عسکری. «فقلت له: یا أبا عمرو!» این کی می‌گوید؟ عبدالله بن جعفر می‌گوید. «فقلت له: یا أبا عمرو! إني أريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاك في ما أريد أن أسألك عنه.» این طور نیست که شک دارم، لکن لیطمئن قلبی، «فإن اعتقادی و دینی أن الأرض لا تخلو من حجة.» اعتقاد ما، مکتب اهل بیت، زمین بی امام نیست. حالا این کیست؟ این ابن حجر در فتح الباری اثبات می‌کند که اساساً این ثابت است أن الأرض لا تخلو من حجة^۲ و همین هم در نهج البلاغه آمده^۳ که کتاب‌هایی نوشته شده که إن الأرض لا تخلو من حجة؛ حالا آن بحثش جای دیگر است.

می‌گوید: «إن الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان يوم القيامة» و این را می‌گوید: «و بدان! و لکنی أحببت أن أزداد يقيناً و إن إبراهيم سأل ربه - عز و جل.» چون می‌ترسیده، این سؤال را می‌خواهد بکند، بگوید این شاک در کیست؟ در وجود آقا. می‌گوید: «نه والله!» این هم دلیل آیه‌ی قرآنی است. دیدید بعضی بی سوادها، شما سؤال می‌کنید، می‌گوید: این

۱. در اصل گفتار، گاه ناخواسته، احمد بن اسحاق، احمد بن عیسی و عثمان بن سعید، عثمان بن عیسی یاد شده‌اند که درست شد.
۲. أحمد بن حجر العسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۹۴: «... و فی صلاة عیسی خلف رجل من هذه الأمة مع كونه فی آخر الزمان و قرب قیام الساعة دلالة من الأقوال أن الأرض لا تخلو عن قائم لله بحجة و الله أعلم.»
۳. الشریف الرضی، نهج البلاغة، ص ۴۹۷. متن این گفتار در فصل دوم این پژوهش، بخش «امامت قرآن به روایت نهج البلاغة»، آورده شده است.

شک دارد، دارد سؤال می‌کند! «سأل ربه - عزوجل - أن يريه كيف يحيى الموتى، قال: أو لم تؤمن؟ قال: بلى و لكن ليظمن قلبي.»

شما، چرا این عثمان بن سعید دارد را از او سؤال می‌کنید؟ می‌خواهید عقیده‌ی امامت را درست کنید؟ مگر با خبر واحد عقیده‌ی امامت درست می‌شود؟ احمد بن اسحاق می‌گوید: «و قد أخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق»، این دارد می‌گوید: «اجتمعت عبد الله بن جعفر»، «أخبرني عن أبي الحسن قال سألته و قلت من أعامل؟» می‌خواهد مقام عثمان بن سعید را هم عنوان کند. شما نبودید، من دینم را از کی بگیرم؟ «من أعامل أو عنم آخذ و قول من أقبل؟ فقال: العمروى ثقتى.» شما را امام چه فرموده؟ ثقه؟ نه آقا! خیلی فرق است بین ثقه و بین ثقه الإمام است. همان جمله‌ای که از آقا امام حسین صادر شده درباره‌ی مسلم. تعبیر چیست؟ «ثقتى من أهل بيتى.» نه الثقة؛ ثقتى! لذا بعضی‌ها گفتند: «آن روایت دلالت نمی‌کند بر حجیت خبر ثقه.» چون آقای صدر از این روایت می‌خواهد استناد کند خبر ثقه چیست؟ حجت است! بعد که آمدند، بعدش که بنده هم از آن‌ها که در کتابم اول این را نوشتم، گفتم: نه، اگر آقا می‌فرمودند: ثقه، آره؛ اما آقا می‌فرمایند: ثقتى. باید روایت معتبر باشد، باید در سطح ثقه‌ی امام معصوم باشد. خیلی سطحش بالاتر است از ثقه‌ی معمولی.

قال: «العمروى ثقتى فما أدّى إليك عنى، فعنى يؤدّى.» هرچه از من گفت، من گفتم. خیلی آقا مقام است که امام معصوم بگوید ایشان هرچه گفت، از من نقل کرد، بدان من گفتم! «و ما قال لك عنى، فعنى يقول، فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون.» این را امام دهم، هادی، «و أخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد (امام عسکری) عن مثل ذلك

فقال له: العمروی و ابنه ثقتان فما أدیا إليك عنی، فعنی یؤدیان.» دو امام شمارا توثیق اعلائی کردند، ثقتی، «هذا قول الإمامین قد مضیا فیک»، پس من دارم سؤال می‌کنم، بدان بر این اساس دارم از شما سؤال می‌کنم. هرکه را نمی‌روم سؤال کنم. «قال: فخر أبو عمرو ساجداً و بکی شکراً لله» که دو امام ایشان را این توثیق اعلائی بکنند. «ثم قال: سل حاجتک!» حالا این مقدمات را سؤال کردی، چه می‌خواهی؟ «فقلت له: أنت رأیت الخلف من بعد أبی محمّد؟» نه این که آقا! نامه برای شما رسیده؟ چون در غیبت صغری، خیلی جاها نمی‌توانیم ما ثابت کنیم که این‌ها، سفراء، امام را می‌دیدند. ابداً هیچ دلیلی نیست. بله؛ از راه این‌ها نامه به خدمت امام می‌رسیده، امام هم از راه مخصوص خودشان نامه به این‌ها، اما دیدنش، لذا ما بحث رؤیت را می‌کشانیم به غیبت صغری.

حالا بحث آن را بگذریم. این هم هیچ منافاتی و هیچ دلیل نمی‌شود، پس چطور ثابت کنیم؟ ده تا راه قوی داریم برای اثبات آقا، این حرف‌ها چیست؟ که اگر چهار نفر گفتند: ما دیدیم، گفتیم: نه؛ ما اعتقاد نداریم، ندیدند، تشکیک می‌شود در امام زمان یا تکذیب می‌شود آن علماء؟ نه هیچ تکذیب هم نمی‌شود. آن‌ها گمان کردند امام بوده. بنده دلیل ندارم که این‌ها صحت گمان‌شان درست بوده است. یا آن‌ها دروغ می‌گویند یا آقای حیدری. نه آقا. نه بنده دروغ می‌گویم و نه آقایانی که ادعا کردند امام را دیدند. آن‌ها گمان کردند اینی که دیدند، امام زمان بوده؛ این‌ها معصوم‌اند؟ یا می‌توانند اشتباه کنند؟ گمان کرد. امکان دارد امام زمان هم نبوده، یکی از خدام و اولیاء آقا امام زمان بوده. می‌گویید: آقا! خارق‌العاده از او دیده! خوب؛ آقا آن کار را انجام داده به توسط این‌ها. فقیری بوده، دم در آمده، چیزی به او داده آقا. بله؛ یکی از خدام امام بوده،

آورده این را داده. پس خدام امام را می‌دیدند. نه آقا! آقا می‌داند چطور القاء کند در قلب فلان تاجر که این را کجا ببرد؟ می‌تواند یا نمی‌تواند؟ این دیگر اعتقاد مکتب ماست دیگر. این‌ها همه‌اش دلیل لازم است اعم بر مشاهده و رؤیت، لذا من استناد به روایت مشاهده نمی‌کنم که حتی یقال: *أنها ضعيفة السند*. بعضی گفتند: «آقای حیدری استناد کرده به روایت "من ادعی المشاهدة فكذبوه!" این روایت ضعیف است.» کی گفته من استناد کردم؟ من به آن استناد نکردم. من استنادم به این است که اساساً علی من ادعی الرؤية والمشاهدة اثبات کند این آقا امام زمان بوده. من نگفتم. من گفتم: «دلیل ندارم کسی دیده.» نه این که بگویم محال است که بگویید از کجا گفتید محال است؟ محال نیست آقا! لکن، آن که ادعا می‌کند که هر چه محال نباشد، واقع شده؟ خیلی ممکن‌ها هست واقع نشده است. حالا آن بحث دیگر است، جای دیگر، خودش بحث می‌کنیم. چرا، شبهه‌ی مصداقیه دارد. «فقلت له: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد؟ فقال»، متوجه بشوید که روایت، گفتیم از نظر سند صحیح اعلاهی اعلاهی است. مثل آقای صدر می‌گوید قطعی یا اطمینانی الصدور است. به اضافه‌ی ۱۵ روایت که همین در کافی آمده، مؤید چیست؟ همین روایت است. ایشان می‌فرماید، عثمان بن سعید، «فقال: إی والله!»، والله من او را دیدم «ورقبتة مثل هذه»، گردن آقا این طور بود: «و أوماً بیده»، گفت: «رqb آقا این طور بود.»

پس نتیجه، حالا بحث، خلاصه، پس این ادعایی که متأسفانه بعضی حالا، تعبیر مثلاً دینی‌اش: «بعض من لا علم له» به ما نسبت دادند که بنده منکرم که دلیلی بر ولادت امام زمان هست، دعوی باطله لا أساس له! بنده، حدیثم، حرفم، این بوده که بر بعضی مبانی که روشش سندی

محض است، واقعاً اگر آن را می‌خواهیم عمل کنیم، به نتیجه نمی‌رسیم، و الاً، نه فقط این راهی که الآن که بنده معتقدم این راه درون مکتبی است، چون امکان دارد بگوید کل روایات کافی شما را من قبول ندارم. آن از نظر احتجاجی حق دارد که ما این که ما می‌گوییم کل روایاتی که در بخاری تان هست، قبول نداریم. بله؛ به شما احتجاج می‌کنیم. در مقام الاحتجاج، می‌تواند به روایات کافی احتجاج کند، لکن ما در مقام احتجاج بر او، نمی‌توانیم به روایات کافی الاً إذا اجتمعت الشواهد، کما این که گفتیم روایت مجمع علیه باشد، صحیح باشد الی آخر، این باشد. این مطلب اول. و مطلب دوم، بنده راه‌های دیگری برای اثبات ولادت آقا امام زمان درون مکتبی هم دارم، این هم دو، و سوم که از همه مهم‌تر است، از همه مهم‌تر است، بنده به عقیده‌ی خودم، بنده کسی را نمی‌گویم الاً باید قبول کنی، با آن مبانی که دارم، برون مذهبی هم معتقدم باید آن‌ها قبول کنند که چه؟ ابن‌العسکری است. نه امام زمان. باید قبول کنند که امام حسن عسکری فرزندی داشته و آن فرزند هم همان خلیفة الثانی عشر من الخلفاء است. این دو مطلب را آن‌ها ملزم اند قبول کنند. حالا بر چه اساسی؟ إن شاء الله، برای بحث‌های آینده. و الحمد لله رب العالمین.